

# یوشع

## فرمان عبور

۱ واقع شد بعد از وفات موسی، بنده خداوند، که خداوند یوشع پسر نون، خادم موسی را خطاب کرده، گفت: <sup>۲</sup> «موسی بنده من وفات یافته است. پس الآن برخیز و از این اُزْدُن عبور کن، تو و تمامی این قوم، به زمینی که من به ایشان، یعنی به بنی اسرائیل می‌دهم. <sup>۳</sup> هر جایی که کف پای شما گذارده شود به شما داده‌ام، چنانکه به موسی گفتم. <sup>۴</sup> از صحرا و این لبنان تا نهر بزرگ یعنی نهر فرات، تمامی زمین حِثّیان و تا دریای بزرگ به طرف مغرب آفتاب، حدود شما خواهد بود. <sup>۵</sup> هیچکس را در تمامی ایام عمرت یارای مقاومت با تو نخواهد بود. چنانکه با موسی بودم با تو خواهم بود؛ تو را مهمل نخواهم گذاشت و ترک نخواهم نمود. <sup>۶</sup> قوی و دلیر باش، زیرا که تو این قوم را متصرف زمینی که برای پدران ایشان قسم خوردم که به ایشان بدهم، خواهی ساخت. <sup>۷</sup> فقط قوی و بسیار دلیر باش تا برحسب تمامی شریعتی که بنده من، موسی تو را امر کرده است متوجه شده، عمل نمایی. زنهار از آن به طرف راست یا چپ تجاوز منما تا هر جایی که روی، کامیاب شوی. <sup>۸</sup> این کتاب تورات از دهان تو دور نشود، بلکه روز و شب در آن تفکر کن تا برحسب هر آنچه در آن مکتوب است متوجه شده، عمل نمایی زیرا همچنین راه خود را فیروز خواهی ساخت،

و همچنین کامیاب خواهی شد. <sup>۹</sup> آیا تو را امر نکردم؟ پس قوی و دلیر باش؛ مترس و هراسان مباش زیرا در هر جا که بروی یَهُوه خدای تو، با توست.»

<sup>۱۰</sup> پس یوشع رؤسای قوم را امر فرموده، گفت: <sup>۱۱</sup> «در میان لشکرگاه بگذرید و قوم را امر فرموده، بگویید: برای خود توشه حاضر کنید، زیرا که بعد از سه روز، شما از این اُزْدُن عبور کرده، داخل خواهید شد تا تصرف کنید در زمینی که یَهُوه خدای شما، به شما برای ملکیت می‌دهد.»

<sup>۱۲</sup> و یوشع رؤبیینان و جادیان و نصف سبط مَنَسّی را خطاب کرده، گفت: <sup>۱۳</sup> «به یاد آورید آن سخن را که موسی، بنده خداوند، به شما امر فرموده، گفت: یَهُوه، خدای شما به شما آرامی می‌دهد و این زمین را به شما می‌بخشد. <sup>۱۴</sup> زنان و اطفال و مواشی شما در زمینی که موسی در آن طرف اُزْدُن به شما داد خواهند ماند، و اما شما مسلح شده، یعنی جمیع مردان جنگی پیش روی برادران خود عبور کنید، و ایشان را کمک نمایید. <sup>۱۵</sup> تا خداوند برادران شما را مثل شما آرامی داده باشد، و ایشان نیز در زمینی که یَهُوه، خدای شما به ایشان می‌دهد تصرف کرده باشند؛ آنگاه به زمین ملکیت خود خواهید برگشت و متصرف خواهید شد، در آن که موسی، بنده خداوند به آن طرف اُزْدُن به سوی مشرق آفتاب به شما داد.»

رفتند، دروازه را بستند.

<sup>۸</sup> و قبل از آنکه بخوابند، او نزد ایشان به پشت‌بام برآمد.<sup>۹</sup> و به آن مردان گفت: «می‌دانم که یهوه این زمین را به شما داده، و ترس شما بر ما مستولی شده است، و تمام ساکنان زمین به سبب شما گداخته شده‌اند.<sup>۱۰</sup> زیرا شنیده‌ایم که خداوند چگونه آب دریای قلزم را پیش روی شما خشکانید، وقتی که از مصر بیرون آمدید، و آنچه به دو پادشاه آموریان که به آن طرف اُزْدُن بودند کردید، یعنی سیحون و عوج که ایشان را هلاک ساختید.<sup>۱۱</sup> و چون شنیدیم دل‌های ما گداخته شد، و به سبب شما دیگر در کسی جان نماند، زیرا که یهوه خدای شما، بالا در آسمان و پایین بر زمین خداست.<sup>۱۲</sup> پس الآن برای من به خداوند قسم بخورید که چنانکه به شما احسان کردم، شما نیز به خاندان پدرم احسان خواهید نمود، و نشانه امانت به من بدهید<sup>۱۳</sup> که پدرم و مادرم و برادرانم و خواهرانم و هر چه دارند زنده خواهید گذارد، و جانهای ما را از مرگ رستگار خواهید ساخت.»<sup>۱۴</sup> آن مردان به وی گفتند: «جانهای ما به عوض شما بمیرند که چون خداوند این زمین را به ما بدهد، اگر این کار ما را بروز ندهید، البته به شما احسان و امانت خواهیم کرد.»

<sup>۱۵</sup> پس ایشان را با طناب از دریچه پایین کرد، زیرا خانه او بر حصار شهر بود و او بر حصار ساکن بود.<sup>۱۶</sup> و ایشان را گفت: «به کوه بروید مبادا تعاقب کنندگان به شما برسند و در آنجا سه روز خود را پنهان کنید، تا تعاقب کنندگان برگردند. بعد از آن به راه خود بروید.»<sup>۱۷</sup> آن مردان به وی گفتند: «ما از این قسم تو که به

<sup>۱۶</sup> ایشان در جواب یوشع گفتند: «هر آنچه به ما فرمودی خواهیم کرد، و هر جا ما را بفرستی، خواهیم رفت.<sup>۱۷</sup> چنانکه موسی را در هر چیز اطاعت نمودیم، تو را نیز اطاعت خواهیم نمود، فقط یهوه، خدای تو، با تو باشد چنانکه با موسی بود.<sup>۱۸</sup> هر کسی که از حکم تو روگرداند و کلام تو را در هر چیزی که او را امر فرمایی اطاعت نکند، کشته خواهد شد؛ فقط قوی و دلیر باش.»

## راحاب و جاسوسان

**۲** و یوشع پسر نون دو مرد جاسوس از شیطیم به پنهانی فرستاده، گفت: «روانه شده، زمین و اریحا را ببینید.» پس رفته، به خانه زن زانیه‌ای که راحاب نام داشت داخل شده، در آنجا خوابیدند.<sup>۲</sup> و ملک اریحا را خبر دادند که «اینک مردمان از بنی اسرائیل امشب داخل این جا شدند تا زمین را جاسوسی کنند.»<sup>۳</sup> و ملک اریحا نزد راحاب فرستاده، گفت: «مردانی را که نزد تو آمده، به خانه تو داخل شده‌اند، بیرون بیاور زیرا برای جاسوسی تمامی زمین آمده‌اند.»<sup>۴</sup> و زن آن دو مرد را گرفته، ایشان را پنهان کرد و گفت: «بلی آن مردان نزد من آمدند، اما ندانستم از کجا بودند.»<sup>۵</sup> و نزدیک به وقت بستن دروازه، آن مردان در تاریکی بیرون رفتند و نمی‌دانم که ایشان کجا رفتند. به زودی ایشان را تعاقب نمایند که به ایشان خواهید رسید.»<sup>۶</sup> اما او ایشان را به پشت‌بام برده، در شاخه‌های کتان که برای خود بر پشت‌بام چیده بود، پنهان کرده بود.<sup>۷</sup> پس آن کسان، ایشان را به راه اُزْدُن تا گذارها تعاقب نمودند، و چون تعاقب کنندگان ایشان بیرون

لشکرگاه گذشتند. ۳ و قوم را امر کرده، گفتند: «چون تابوت عهد یهوه، خدای خود را ببینید که لاویان کهنه آن را می برند، آنگاه شما از جای خود روانه شده، در عقب آن بروید. ۴ و در میان شما و آن، به مقدار دو هزار ذراع مسافت باشد، و نزدیک آن میایید تا راهی که باید رفت بدانید، زیرا که از این راه قبل از این عبور نکرده‌اید.» ۵ و یوشع به قوم گفت: «خود را تقدیس نمایید زیرا فردا خداوند در میان شما کارهای عجیب خواهد کرد.» ۶ و یوشع کاهنان را خطاب کرده، گفت: «تابوت عهد را برداشته، پیش روی قوم بروید.» پس تابوت عهد را برداشته، پیش روی قوم روانه شدند.

۷ و خداوند یوشع را گفت: «امروز به بزرگ ساختن تو در نظر تمام اسرائیل شروع می‌کنم تا بدانند که چنانکه با موسی بودم با تو نیز خواهم بود. ۸ پس تو کاهنان را که تابوت عهد را بر می‌دارند امر فرموده، بگو: چون شما به کنار آب اُردُن برسید در اُردُن بایستید.» ۹ و یوشع بنی اسرائیل را گفت: «اینجا نزدیک آمده، سخنان یهوه خدای خود را بشنوید.» ۱۰ و یوشع گفت: «به این خواهید دانست که خدای زنده در میان شماست، و او کنعانیان و حِتیان و حوِیان و فَرزیان و جَرِجاشیان و آموریان و یبوسیان را از پیش روی شما البته بیرون خواهد کرد ۱۱ اینک تابوت عهد خداوند تمامی زمین، پیش روی شما به اُردُن عبور می‌کند. ۱۲ پس الآن دوازده نفر از اسباط اسرائیل، یعنی از هر سبط یک نفر را انتخاب کنید. ۱۳ و واقع خواهد شد چون کف پایهای کاهنانی که تابوت یهوه، خداوند تمامی

ما دادی میرا خواهیم شد. ۱۸ اینک چون ما به زمین داخل شویم، این طناب ریسمان قرمز را به دریچه‌ای که ما را به آن پایین کردی ببند، و پدرت و مادرت و برادرانت و تمامی خاندان پدرت را نزد خود به خانه جمع کن. ۱۹ و چنین خواهد شد که هر کسی که از در خانه تو به کوچه بیرون رود، خونش بر سرش خواهد بود و ما میرا خواهیم بود؛ و هر که نزد تو در خانه باشد، اگر کسی بر او دست بگذارد، خونش بر سر ما خواهد بود. ۲۰ و اگر این کار ما را بروز دهی، از قسم تو که به ما داده‌ای میرا خواهیم بود.» ۲۱ او گفت: «موافق کلام شما باشد.» پس ایشان را روانه کرده، رفتند، و طناب قرمز را به دریچه بست.

۲۲ پس ایشان روانه شده، به کوه آمدند و در آنجا سه روز ماندند تا تعاقب کنندگان برگشتند، و تعاقب کنندگان تمامی راه را جستجو کردند ولی ایشان را نیافتند. ۲۳ پس آن دو مرد برگشته، از کوه به زیر آمدند و از نهر عبور نموده، نزد یوشع پسر نون رسیدند، و هر آنچه به ایشان واقع شده بود، برای وی بیان کردند. ۲۴ و به یوشع گفتند: «به راستی خداوند تمامی زمین را به دست ما داده است و جمیع ساکنان زمین به سبب ما گداخته شده‌اند.»

### عبور از اردن

بامدادان یوشع بزودی برخاسته، او و تمامی بنی اسرائیل از سِطیم روانه شده، به اُردُن آمدند، و قبل از عبور کردن در آنجا منزل گرفتند. ۲ و بعد از سه روز رؤسای ایشان از میان



موافق شمارهٔ اسباط بنی اسرائیل بر دوش خود بردارد. ۶ تا این در میان شما علامتی باشد. هنگامی که پسران شما در زمان آینده پرسیده، گویند که مقصود شما از این سنگها چیست، ۷ آنگاه به ایشان بگویید که آبهای اُزْدُن از حضور تابوت عهد خداوند شکافته شد، یعنی هنگامی که آن از اُزْدُن می‌گذشت، آبهای اُزْدُن شکافته شد، پس این سنگها به جهت بنی اسرائیل برای یادگاری ابدی خواهد بود.»

۸ و بنی اسرائیل موافق آنچه یوشع امر فرموده بود کردند، و دوازده سنگ از میان اُزْدُن به طوری که خداوند به یوشع گفته بود، موافق شمارهٔ اسباط بنی اسرائیل برداشتند، و آنها را با خود به جایی که در آن منزل گرفتند برده، آنها را در آنجا نهادند. ۹ و یوشع در وسط اُزْدُن، در جایی که پایهای کاهنانی که تابوت عهد را برداشته بودند، ایستاده بود، دوازده سنگ نصب کرد و در آنجا تا امروز هست.

۱۰ و کاهنانی که تابوت را برمی‌داشتند، در وسط اُزْدُن ایستادند تا هر آنچه خداوند یوشع را امر فرموده بود که به قوم بگوید تمام شد، به حسب آنچه موسی به یوشع امر کرده بود. و قوم به تعجیل عبور کردند. ۱۱ و بعد از آنکه تمامی قوم بالکل گذشتند، واقع شد که تابوت خداوند و کاهنان به حضور قوم عبور کردند. ۱۲ و بنی رؤبِن و بنی جاد و نصف سبط مَنَسِی مسلح شده، پیش روی بنی اسرائیل عبور کردند، چنانکه موسی به ایشان گفته بود. ۱۳ قریب به چهل هزار نفر مهیّا شدهٔ کارزار به حضور خداوند به صحرای اریحا برای جنگ عبور کردند.

زمین را برمی‌دارند در آبهای اُزْدُن قرار گیرد که آبهای اُزْدُن، یعنی آبهایی که از بالا می‌آید شکافته شده مثل توده بر روی هم خواهد ایستاد.»

۱۴ و چون قوم از خیمه‌های خود روانه شدند تا از اُزْدُن عبور کنند و کاهنان تابوت عهد را پیش روی قوم می‌بردند. ۱۵ و بردارندگان تابوت به اُزْدُن رسیدند، و پایهای کاهنانی که تابوت را برداشته بودند، به کنار آب فرو رفت (و اُزْدُن، تمام موسم حصاد، بر همهٔ کناره‌هایش سیلاب می‌شود). ۱۶ واقع شد که آبهایی که از بالا می‌آمد، بایستاد و به مسافتی بسیار دور تا شهر آدم که به جانب صَرَتان است، بلند شد، و آبی که به سوی دریای عربیه، یعنی بحرالمح می‌رفت تماماً قطع شد، و قوم در مقابل اریحا عبور کردند. ۱۷ و کاهنانی که تابوت عهد خداوند را برمی‌داشتند، در میان اُزْدُن بر خشکی قایم ایستادند، و جمیع اسرائیل به خشکی عبور کردند تا تمامی قوم از اُزْدُن، بالکلیه گذشتند.

۴ و واقع شد که چون تمامی قوم از اُزْدُن بالکلیه گذشتند، خداوند یوشع را خطاب کرده، گفت: ۲ «دوازده نفر از قوم، یعنی از هر سبط یک نفر را بگیرد. ۳ و ایشان را امر فرموده، بگویید: از اینجا از میان اُزْدُن از جایی که پایهای کاهنان قایم ایستاده بود، دوازده سنگ بردارید، و آنها را با خود برده، در منزلی که امشب در آن فرود می‌آید بنهید.» ۴ پس یوشع آن دوازده مرد را که از بنی اسرائیل انتخاب کرده بود، یعنی از هر سبط یک نفر طلبید. ۵ و یوشع به ایشان گفت: «پیش تابوت یهوه، خدای خود به میان اُزْدُن بروید، و هر کسی از شما یک سنگ

## فرمان اختتان

و واقع شد که چون تمامی ملوک آموریانی که به آن طرف اُزْدُن به سمت مغرب بودند، و تمامی ملوک کنعانیانی که به کناره دریا بودند، شنیدند که خداوند آب اُزْدُن را پیش روی بنی اسرائیل خشکانیده بود تا ما عبور کردیم، دل‌های ایشان گداخته شد و از ترس بنی اسرائیل، دیگر جان در ایشان نماند.

۲ در آن وقت، خداوند به یوشع گفت: «کاردها از سنگ چخماق برای خود بساز، و بنی اسرائیل را بار دیگر مختون ساز.»<sup>۳</sup> و یوشع کاردها از سنگ چخماق ساخته، بنی اسرائیل را بر تل غلغه ختنه کرد.<sup>۴</sup> و سبب ختنه کردن یوشع این بود که تمام ذکوران قوم، یعنی تمام مردان جنگی که از مصر بیرون آمدند، به سر راه در صحرا مردند.<sup>۵</sup> اما تمامی قوم که بیرون آمدند مختون بودند، و تمامی قوم که در صحرا بعد از بیرون آمدن ایشان از مصر به سر راه مولود شدند، مختون نگشتند.<sup>۶</sup> زیرا بنی اسرائیل چهل سال در بیابان راه می‌رفتند، تا تمامی آن طایفه، یعنی آن مردان جنگی که از مصر بیرون آمده بودند، تمام شدند. زانرو که آواز خداوند را نشنیدند و خداوند به ایشان قسم خورده، گفت: «شما را نمی‌گذارم که آن زمین را ببینید که خداوند برای پدران ایشان قسم خورده بود که آن را به ما بدهد، زمینی که به شیر و شهد جاری است.»<sup>۷</sup> و اما پسران ایشان که در جای آنها بر خیزانیده بود، یوشع ایشان را مختون ساخت، زیرا نامختون بودند چونکه ایشان را در راه ختنه نکرده بودند.

<sup>۸</sup> و واقع شد که چون از ختنه کردن تمام قوم

۱۴ و در آن روز خداوند، یوشع را در نظر تمامی اسرائیل بزرگ ساخت، و از او در تمام ایام عمرش می‌ترسیدند، چنانکه از موسی ترسیده بودند.

۱۵ و خداوند یوشع را خطاب کرده، گفت: «کاهنانی را که تابوت شهادت را برمی‌دارند، بفرما که از اُزْدُن برآیند.»<sup>۱۷</sup> پس یوشع کاهنان را امر فرموده، گفت: «از اُزْدُن برآیند.»<sup>۱۸</sup> و چون کاهنانی که تابوت عهد خداوند را برمی‌داشتند، از میان اُزْدُن برآمدند و کف پایهای کاهنان بر خشکی گذارده شد، آنگاه آب اُزْدُن به جای خود برگشت و مثل پیش بر تمامی کناره‌هایش جاری شد.

۱۹ و در روز دهم از ماه اول، قوم از اُزْدُن برآمدند و در جلجال به جانب شرقی اریحا اردو زدند.<sup>۲۰</sup> و یوشع آن دوازده سنگ را که از اُزْدُن گرفته بودند، در جلجال نصب کرد.<sup>۲۱</sup> و بنی اسرائیل را خطاب کرده، گفت: «چون پسران شما در زمان آینده از پدران خود پرسیده، گویند که این سنگها چیست،<sup>۲۲</sup> آنگاه پسران خود را تعلیم داده، گویند که اسرائیل از این اُزْدُن به خشکی عبور کردند.<sup>۲۳</sup> زیرا یهوه، خدای شما، آب اُزْدُن را از پیش روی شما خشکانید تا شما عبور کردید، چنانکه یهوه خدای شما به دریای سرخ کرده که آن را پیش روی ما خشکانید تا ما عبور کردیم.<sup>۲۴</sup> تا تمامی قومهای زمین دست خداوند را بدانند که آن زورآور است، و از یهوه، خدای شما، همه اوقات بترسند.»

فارغ شدند، در جایهای خود در لشکرگاه ماندند تا شفا یافتند.<sup>۹</sup> و خداوند به یوشع گفت: «امروز عار مصر را از روی شما غلطانیدم. از این سبب نام آن مکان تا امروز جَلْجال خوانده می‌شود.»<sup>۱۰</sup> و بنی‌اسرائیل در جَلْجال اردو زدند و عید فصح را در شب روز چهاردهم ماه، در صحرای اریحا نگاه داشتند.<sup>۱۱</sup> و در فردای بعد از فصح در همان روز، از حاصل کهنه زمین، نازکهای فطیر و خوشه‌های برشته شده خوردند.<sup>۱۲</sup> و در فردای آن روزی که از حاصل زمین خوردند، من متوقف شد و بنی‌اسرائیل دیگر من نداشتند، و در آن سال از محصول زمین کنعان می‌خوردند.

### نابودی اریحا

<sup>۸</sup> و چون یوشع این را به قوم گفت، هفت کاهن هفت شیپور یوبیل را برداشته، پیش خداوند رفتند و شیپورها را نواختند و تابوت عهد خداوند از عقب ایشان روانه شد.<sup>۹</sup> و مردان مسلح پیش کاهنانی که شیپورها را می‌نواختند رفتند، و ساقه لشکر از عقب تابوت روانه شدند؛ و چون می‌رفتند، کاهنان شیپورها را می‌نواختند.<sup>۱۰</sup> و یوشع قوم را امر فرموده، گفت: «صدا زنید و آواز شما شنیده نشود، بلکه سخنی از دهان شما بیرون نیاید تا روزی که به شما بگویم که صدا کنید. آن وقت صدا زنید.»<sup>۱۱</sup> پس تابوت خداوند را به شهر طواف داد و یک مرتبه دور شهر گردش کرد. و ایشان به لشکرگاه برگشتند و شب را در لشکرگاه به سر بردند.

<sup>۱۲</sup> بامدادان یوشع به زودی برخاست و کاهنان تابوت خداوند را برداشتند.<sup>۱۳</sup> و هفت

<sup>۱۳</sup> واقع شد چون یوشع نزد اریحا بود که چشمان خود را بالا انداخته، دید که اینک مردی با شمشیر برهنه در دست خود پیش وی ایستاده بود. و یوشع نزد وی آمده، او را گفت: «آیا تو از ما هستی یا از دشمنان ما؟»<sup>۱۴</sup> گفت: «نی، بلکه من سردار لشکر خداوند هستم که الآن آمدم.» پس یوشع روی به زمین افتاده، سجده کرد و به وی گفت: «آقایم به بنده خود چه می‌گوید؟»<sup>۱۵</sup> سردار لشکر خداوند به یوشع گفت که «نعلین خود را از پایت بیرون کن زیرا جایی که تو ایستاده‌ای مقدس است.» و یوشع چنین کرد.

(و اریحا به سبب بنی‌اسرائیل سخت بسته شد، به طوری که کسی به آن رفت و آمد نمی‌کرد).<sup>۲</sup> و یَهُوه به یوشع گفت: «بین اریحا و مَلِکَش و مردان جنگی را به دست تو تسلیم کردم.<sup>۳</sup> پس شما یعنی همه مردان جنگی،

۲۲ و یوشع به آن دو مرد که به جاسوسی زمین رفته بودند، گفت: «به خانه زن فاحشه بروید، و زن را با هر چه دارد از آنجا بیرون آرید چنانکه برای وی قسم خوردید.»<sup>۲۳</sup> پس آن دو جوان جاسوس داخل شده، راحاب و پدرش و مادرش و برادرانش را با هر چه داشت بیرون آوردند، بلکه تمام خویشتانش را آورده، ایشان را بیرون لشکرگاه اسرائیل جا دادند.<sup>۲۴</sup> و شهر را با آنچه در آن بود، به آتش سوزانیدند. اما نقره و طلا و ظروف مسین و آهنین را به خزانه خانه خداوند گذاردند.<sup>۲۵</sup> و یوشع، راحاب فاحشه و خاندان پدرش را با هر چه از آن او بود زنده نگاه داشت، و او تا امروز در میان اسرائیل ساکن است، زیرا رسولان را که یوشع برای جاسوسی اریحا فرستاده بود پنهان کرد.<sup>۲۶</sup> و در آنوقت یوشع ایشان را قسم داده، گفت: «ملعون باد به حضور خداوند کسی که برخاسته، این شهر اریحا را بنا کند؛ به نخستزاده خود بنیادش خواهد نهاد، و به پسر کوچک خود دروازه‌هایش را برپا خواهد نمود.»

۲۷ و خداوند با یوشع می‌بود و اسم او در تمامی آن زمین شهرت یافت.

### خیانت در مال حرام

و بنی اسرائیل در آنچه حرام شده بود خیانت ورزیدند، زیرا عَخَان پسر کَرْمِی پسر زَبْدی پسر زَارِح از سبط یهودا، از آنچه حرام شده بود گرفت، و غضب خداوند بر بنی اسرائیل افروخته شد.

۲ و یوشع از اریحا تا عای که نزد بیت آون به

کاهن هفت شیپور یوبیل را برداشته، پیش تابوت خداوند می‌رفتند، و شیپورها را می‌نواختند، و مردان مسلح پیش ایشان می‌رفتند، و ساقه لشکر از عقب تابوت خداوند رفتند، و چون می‌رفتند (کاهنان) شیپورها را می‌نواختند.<sup>۱۴</sup> پس روز دوم، شهر را یک مرتبه طواف کرده، به لشکرگاه برگشتند، و شش روز چنین کردند.

۱۵ و در روز هفتم، وقت طلوع فجر، به زودی برخاسته، شهر را به همین طور هفت مرتبه طواف کردند، جز اینکه در آن روز شهر را هفت مرتبه طواف کردند.<sup>۱۶</sup> و چنین شد در مرتبه هفتم، چون کاهنان شیپورها را نواختند که یوشع به قوم گفت: «صدا زنیذ زیرا خداوند شهر را به شما داده است.<sup>۱۷</sup> و خود شهر و هر چه در آن است برای خداوند حرام خواهد شد، و راحاب فاحشه فقط، با هر چه با وی در خانه باشد زنده خواهند ماند، زیرا رسولانی را که فرستادیم پنهان کرد.<sup>۱۸</sup> و اما شما زنده خویشتن را از چیز حرام نگاه دارید، مبادا بعد از آنکه آن را حرام کرده باشید، از آن چیز حرام بگیریید و لشکرگاه اسرائیل را حرام کرده، آن را مضطرب سازید.<sup>۱۹</sup> و تمامی نقره و طلا و ظروف مسین و آهنین، وقف خداوند می‌باشد و به خزانه خداوند گذارده شود.»<sup>۲۰</sup> آنگاه قوم صدا زدند و شیپورها را نواختند. و چون قوم آواز شیپور را شنیدند و قوم به آواز بلند صدا زدند، حصار شهر به زمین افتاد. و قوم یعنی هر کس پیش روی خود به شهر برآمد و شهر را گرفتند.<sup>۲۱</sup> و هر آنچه در شهر بود از مرد و زن و جوان و پیر و حتی گاو و گوسفند و الاغ را به دم شمشیر هلاک کردند.

دزدیده‌اند، بلکه انکار کرده، آن را در اسباب خود گذاشته‌اند. ۱۲ از این سبب بنی‌اسرائیل نمی‌توانند به حضور دشمنان خود بایستند و از حضور دشمنان خود پشت داده‌اند، زیرا که ملعون شده‌اند. و اگر چیز حرام را از میان خود تباه نسازید، من دیگر با شما نخواهم بود. ۱۳ برخیز قوم را تقدیس نما و بگو برای فردا خویشتن را تقدیس نمایید، زیرا یهوه خدای اسرائیل چنین می‌گوید: ای اسرائیل چیزی حرام در میان توست و تا این چیز حرام را از میان خود دور نکنی، پیش روی دشمنان خود نمی‌توانی ایستاد. ۱۴ پس بامدادان، شما موافق اسباط خود نزدیک بیایید، و چنین شود که سبطی را که خداوند انتخاب کند به قبیله‌های خود نزدیک آیند؛ و قبیله‌ای را که خداوند انتخاب کند، به خاندانهای خود نزدیک بیایند؛ و خاندانی را که خداوند انتخاب کند به مردان خود نزدیک آیند. ۱۵ و هر که آن چیز حرام نزد او یافت شود، با هر چه دارد به آتش سوخته شود، زیرا که از عهد خداوند تجاوز نموده، قباحتی در میان اسرائیل به عمل آورده است.»

۱۶ پس یوشع بامدادان بزودی برخاسته، اسرائیل را به اسباط ایشان نزدیک آورد و سبط یهودا گرفته شد. ۱۷ و قبیله یهودا را نزدیک آورد و قبیله زارحیان گرفته شد. پس قبیله زارحیان را به مردان ایشان نزدیک آورد و زبُدی گرفته شد. ۱۸ و خاندان او را به مردان ایشان نزدیک آورد و عخان پسر کرمی پسر زبُدی پسر زارح از سبط یهودا گرفته شد. ۱۹ و یوشع به عخان گفت: «ای پسر من، الآن یهوه خدای اسرائیل را جلال بده

طرف شرقی بیت‌ئیل واقع است، مردان فرستاد و ایشان را خطاب کرده، گفت: «بروید و زمین را جاسوسی کنید.» پس آن مردان رفته، عای را جاسوسی کردند. ۳ و نزد یوشع برگشته، او را گفتند: «تمامی قوم برنیابند؛ به قدر دو یا سه هزار نفر برآیند و عای را بزنند و تمامی قوم را به آنجا زحمت ندهی زیرا که ایشان کم‌اند.» ۴ پس قریب به سه هزار نفر از قوم به آنجا رفتند و از حضور مردان عای فرار کردند. ۵ و مردان عای از آنها به قدرسی و شش نفر کشتند و از پیش دروازه تا شباریم ایشان را تعاقب نموده، ایشان را در نشیب زدند. و دل قوم گداخته شده، مثل آب گردید.

۶ و یوشع و مشایخ اسرائیل جامه خود را چاک زده، پیش تابوت خداوند تا شام رو به زمین افتادند، و خاک به سرهای خود پاشیدند. ۷ و یوشع گفت: «آه ای خداوند یهوه برای چه این قوم را از اُردُن عبور دادی تا ما را به دست اموریان تسلیم کرده، ما را هلاک کنی. کاش راضی شده بودیم که به آن طرف اُردُن بمانیم. ۸ آه ای خداوند چه بگویم بعد از آنکه اسرائیل از حضور دشمنان خود پشت داده‌اند. ۹ زیرا چون کنعانیان و تمامی ساکنان زمین این را بشنوند، دور ما را خواهند گرفت و نام ما را از این زمین منقطع خواهند کرد. و تو به اسم بزرگ خود چه خواهی کرد؟»

۱۰ خداوند به یوشع گفت: «برخیز! چرا تو به این طور به روی خود افتاده‌ای؟ ۱۱ اسرائیل گناه کرده، و از عهدی نیز که به ایشان امر فرمودم تجاوز نموده‌اند و از چیز حرام هم گرفته،



با خود بردار و برخاسته، به عای برو. اینک ملک عای و قوم او و شهرش و زمینش را به دست تو دادم.<sup>۲</sup> و به عای و ملکش به طوری که به اریحا و ملکش عمل نمودی بکن، اما غنیمتش را با چهار پایانش برای خود به تاراج گیرید و در پشت شهر کمین ساز.<sup>۳</sup> پس یوشع و جمیع مردان جنگی برخاستند تا به عای بروند. و یوشع سی هزار نفر از مردان دلاور انتخاب کرده، ایشان را در شب فرستاد.<sup>۴</sup> و ایشان را امر فرموده، گفت:

«اینک شما برای شهر در کمین باشید، یعنی از پشت شهر و از شهر بسیار دور مروید، و همه شما مستعد باشید.<sup>۵</sup> و من و تمام قومی که با منند، نزدیک شهر خواهیم آمد، و چون مثل دفعه اول به مقابله ما بیرون آیند، از پیش ایشان فرار خواهیم کرد.<sup>۶</sup> و ما را تعاقب خواهند کرد تا ایشان را از شهر دور سازیم، زیرا خواهند گفت که مثل دفعه اول از حضور ما فرار می کنند؛ پس از پیش ایشان خواهیم گریخت.<sup>۷</sup> آنگاه از کمین گاه برخاسته، شهر را به تصرف آورید، زیرا یهوه، خدای شما آن را به دست شما خواهد داد.<sup>۸</sup> و چون شهر را گرفته باشید، پس شهر را به آتش بسوزانید و موافق سخن خداوند به عمل آورید. اینک شما را امر نمودم.»<sup>۹</sup> پس یوشع ایشان را فرستاد و به کمین گاه رفته، در میان بیتل و عای به طرف غربی عای ماندند و یوشع آن شب را در میان قوم به سر برد.

<sup>۱۰</sup> و یوشع بامدادان بزودی برخاسته، قوم را صف آرای نمود، و او با مشایخ اسرائیل پیش روی قوم به سوی عای روانه شدند.<sup>۱۱</sup> و تمامی مردان جنگی که با وی بودند روانه شده، نزدیک

و نزد او اعتراف نما و مرا خبر بده که چه کردی و از ما مخفی مدار.»<sup>۲۰</sup> عخان در جواب یوشع گفت: «به راستی به یهوه خدای اسرائیل گناه کرده، و چنین و چنان به عمل آورده‌ام.<sup>۲۱</sup> چون در میان غنیمت ردایی فاخر شنعاری و دوپست مثقال نقره و یک شمش طلا که و زنش پنجاه مثقال بود دیدم، آنها را طمع ورزیده، گرفتم، و اینک در میان خیمه من در زمین است و نقره زیر آن می باشد.»

<sup>۲۲</sup> آنگاه یوشع رسولان فرستاد و به خیمه دویدند، و اینک در خیمه او پنهان بود و نقره زیر آن.<sup>۲۳</sup> و آنها را از میان خیمه گرفته، نزد یوشع و جمیع بنی اسرائیل آوردند و آنها را به حضور خداوند نهادند.<sup>۲۴</sup> و یوشع و تمامی بنی اسرائیل با وی، عخان پسر زارح و نقره و ردا و شمش طلا و پسرانش و دخترانش و گاوانش و الاغانش و گوسفندانش و خیمه اش و تمامی مایملکش را گرفته، آنها را به وادی عخور بردند.<sup>۲۵</sup> یوشع گفت: «برای چه ما را مضطرب ساختی؟ خداوند امروز تو را مضطرب خواهد ساخت.» پس تمامی اسرائیل او را سنگسار کردند و آنها را به آتش سوزانیدند و ایشان را به سنگها سنگسار کردند.<sup>۲۶</sup> و توده بزرگ از سنگها بر او برپا داشتند که تا به امروز هست. و خداوند از شدت غضب خود برگشت؛ بنابراین اسم آن مکان تا امروز وادی عخور نامیده شده است.

### نابودی عای

و خداوند به یوشع گفت: «مترس و هراسان مباش. تمامی مردان جنگی را



که به این طرف و آن طرف بگریزند. و قومی که به سوی صحرا می‌گریختند بر تعاقب کنندگان خود برگشتند.<sup>۲۱</sup> و چون یوشع و تمامی اسرائیل دیدند که آنانی که در کمین بودند، شهر را گرفته‌اند و دود شهر بالا می‌رود، ایشان برگشته، مردان عای را شکست دادند.<sup>۲۲</sup> و دیگران به مقابلهٔ ایشان از شهر بیرون آمدند، و ایشان در میان اسرائیل بودند. آنان از یک طرف و اینان از طرف دیگر و ایشان را می‌کشتند به حدی که کسی از آنها باقی نماند و نجات نیافت.<sup>۲۳</sup> و ملک عای را زنده گرفته، او را نزد یوشع آوردند.<sup>۲۴</sup> و واقع شد که چون اسرائیل از کشتن همهٔ ساکنان عای در صحرا و در بیابانی که ایشان را در آن تعاقب می‌نمودند فارغ شدند، و همهٔ آنها از دم شمشیر افتاده، هلاک گشتند، تمامی اسرائیل به عای برگشته، آن را به دم شمشیر کشتند.<sup>۲۵</sup> و همهٔ آنانی که در آن روز از مرد و زن افتادند، دوازده هزار نفر بودند یعنی تمامی مردمان عای.<sup>۲۶</sup> زیرا یوشع دست خود را که با مزارق دراز کرده بود، پس نکشید تا تمامی ساکنان عای را هلاک کرد.<sup>۲۷</sup> اما چهار پایان و غنیمت آن شهر را اسرائیل برای خود به تاراج بردند موافق کلام خداوند که به یوشع امر فرموده بود.<sup>۲۸</sup> پس یوشع عای را سوزانید و آن را تودهٔ ابدی و خرابه ساخت که تا امروز باقی است.<sup>۲۹</sup> و ملک عای را تا وقت شام به دار کشید، و در وقت غروب آفتاب، یوشع فرمود تالاش او را از دار پایین آورده، او را نزد دهنهٔ دروازهٔ شهر انداختند و تودهٔ بزرگ از سنگها بر آن برپا کردند که تا امروز باقی است.

آمدند و در مقابل شهر رسیده، به طرف شمال عای فرود آمدند. و در میان او و عای وادی‌ای بود.<sup>۱۲</sup> و قریب به پنج هزار نفر گرفته، ایشان را در میان بیت‌ئیل و عای به طرف غربی شهر در کمین نهاد.<sup>۱۳</sup> پس قوم، یعنی تمامی لشکر که به طرف شمالی شهر بودند و آنانی را که به طرف غربی شهر در کمین بودند قرار دادند؛ و یوشع آن شب در میان وادی رفت.<sup>۱۴</sup> و چون ملک عای این را دید او و تمامی قومش تعجیل نموده، به زودی برخاستند، و مردان شهر به مقابلهٔ بنی‌اسرائیل برای جنگ به جای معین پیش عربی بیرون رفتند؛ و او ندانست که در پشت شهر برای وی در کمین هستند.<sup>۱۵</sup> و یوشع و همهٔ اسرائیل خود را از حضور ایشان مغلوب ساخته، به راه بیابان فرار کردند.<sup>۱۶</sup> و تمامی قومی را که در شهر بودند ندا در دادند تا ایشان را تعاقب کنند. پس یوشع را تعاقب نموده، از شهر دور شدند.<sup>۱۷</sup> و هیچکس در عای و بیت‌ئیل باقی نماند که از عقب بنی‌اسرائیل بیرون نرفت، و دروازه‌های شهر را باز گذاشته، اسرائیل را تعاقب نمودند.<sup>۱۸</sup> و خداوند به یوشع گفت: «مزارقی که در دست توست، به سوی عای دراز کن، زیرا آن را به دست تو دادم؛ و یوشع، مزارقی را که به دست خود داشت به سوی شهر دراز کرد.<sup>۱۹</sup> و آنانی که در کمین بودند، بزودی از جای خود برخاستند و چون او دست خود را دراز کرد، دویدند و داخل شهر شده، آن را گرفتند و تعجیل نموده، شهر را به آتش سوزانیدند.<sup>۲۰</sup> و مردان عای بر عقب نگریسته، دیدند که اینک دود شهر به سوی آسمان بالا می‌رود. پس برای ایشان طاقت نماند

### تجدید عهد

۳۰ آنگاه یوشع مذبحی برای یهوه، خدای اسرائیل در کوه عیبال بنا کرد. ۳۱ چنانکه موسی، بنده خداوند، بنی اسرائیل را امر فرموده بود، به طوری که در کتاب تورات موسی مکتوب است، یعنی مذبحی از سنگهای ناتراشیده که کسی بر آنها آلات آهنین بلند نکرده بود و بر آن قربانی‌های صلح برای خداوند گذرانیدند و ذبایح صلح ذبح کردند. ۳۲ و در آنجا بر آن سنگها نسخه تورات موسی را که نوشته بود به حضور بنی اسرائیل مرقوم ساخت. ۳۳ و تمامی اسرائیل و مشایخ و رؤسا و داوران ایشان به هر دو طرف تابوت پیش لاویان کهنه که تابوت عهد خداوند را برمی‌داشتند ایستادند، هم غریبان و هم متوطنان؛ نصف ایشان به طرف کوه جرزیم و نصف ایشان به طرف کوه عیبال چنانکه موسی بنده خداوند امر فرموده بود، تا قوم اسرائیل را اول برکت دهند. ۳۴ و بعد از آن تمامی سخنان شریعت، هم برکت‌ها و هم لعنت‌ها را به طوری که در کتاب تورات مرقوم است، خواند. ۳۵ از هر چه موسی امر فرموده بود، حرفی نبود که یوشع به حضور تمام جماعت اسرائیل با زنان و اطفال و غریبانی که در میان ایشان می‌رفتند، نخواند.

### حیله جبونیان

۹ و واقع شد که تمامی ملوک حتیان و اموریان و کنعانیان و فرزیان و حیوان یبوسیان، که به آن طرف اُردُن در کوه و هامون و در تمامی کناره دریای بزرگ تا مقابل لبنان بودند، چون این را شنیدند، ۲ با هم جمع شدند،

تا با یوشع و اسرائیل متفقاً جنگ کنند. ۳ و اما ساکنان جبعون چون آنچه را که یوشع به اریحا و عای کرده بود شنیدند، ۴ ایشان نیز به حیله رفتار نمودند و روانه شده، خویشتن را مثل سفیران ظاهر کرده، جوهای کهنه بر الاغهای خود و مشکهای شراب که کهنه و پاره و بسته شده بود، گرفتند. ۵ و بر پایهای خود کفشهای مندرس و پینه‌زده و بر بدن خود رخت کهنه و تمامی نان توشه ایشان خشک و کفه زده بود. ۶ و نزد یوشع به اردو در جلجال آمده، به او و به مردان اسرائیل گفتند که «از زمین دور آمده‌ایم پس الآن با ما عهد ببندید.» ۷ و مردان اسرائیل به حیوان گفتند: «شاید در میان ما ساکن باشید. پس چگونه با شما عهد ببندیم؟»

۸ ایشان به یوشع گفتند: «ما بندگان تو هستیم.» یوشع به ایشان گفت که «شما کیانید و از کجا می‌آید؟» ۹ به وی گفتند: «بندگان تو به سبب اسم یهوه خدای تو از زمین بسیار دور آمده‌ایم زیرا که آوازه او و هر چه را که در مصر کرد، شنیدیم. ۱۰ و نیز آنچه را به دو ملک اموریان که به آن طرف اُردُن بودند یعنی به سیحون، ملک حشبون، و عوج، ملک باشان، که در عشتاروت بود، کرد. ۱۱ پس مشایخ ما و تمامی ساکنان زمین ما به ما گفتند که توشه‌ای به جهت راه به دست خود بگیرد و به استقبال ایشان رفته، ایشان را بگویند که ما بندگان شما هستیم. پس الآن با ما عهد ببندید. ۱۲ این نان ما در روزی که روانه شدیم تا نزد شما بیاییم از خانه‌های خود آن را برای توشه راه گرم گرفتیم، و الآن اینک خشک و کفه زده شده است. ۱۳ و این مشکهای

برای خانهٔ خدای ما خواهند بود.»<sup>۲۴</sup> ایشان در جواب یوشع گفتند: «زیرا که بندگان تو را یقیناً خبر دادند که یهوه، خدای تو، بندهٔ خود موسی را امر کرده بود که تمامی این زمین را به شما بدهد، و همهٔ ساکنان زمین را از پیش روی شما هلاک کند، و برای جانهای خود به سبب شما بسیار ترسیدیم، پس این کار را کردیم.»<sup>۲۵</sup> و الآن، اینک ما در دست تو هستیم؛ به هر طوری که در نظر تو نیکو و صواب است که به ما رفتار نمایی، عمل نما.»<sup>۲۶</sup> پس او با ایشان به همین طور عمل نموده، ایشان را از دست بنی اسرائیل رهایی داد که ایشان را نکشتند.<sup>۲۷</sup> و یوشع در آن روز ایشان را مقرر کرد تا هیزمشکنان و سقایان آب برای جماعت و برای مذبح خداوند باشند، در مقامی که او اختیار کند و تا به امروز چنین هستند.

### توقف آفتاب

و چون آذونی صدق، ملک اورشلیم شنید که یوشع عای را گرفته و آن را تباه کرده، و به طوری که به اریحا و ملکش عمل نموده بود به عای و ملکش نیز عمل نموده است، و ساکنان جبْعون با اسرائیل صلح کرده، در میان ایشان می‌باشند،<sup>۲</sup> ایشان بسیار ترسیدند زیرا جبْعون، شهر بزرگ، مثل یکی از شهرهای پادشاه نشین بود، و مردانش شجاع بودند.<sup>۳</sup> پس آذونی صدق، ملک اورشلیم نزد هوهام، ملک حَبْرُون، و فِزَام، ملک یِرموت، و یافیع، ملک لاختیش، و دَبِیر، ملک عَجْلون، فرستاده، گفت:<sup>۴</sup> «نزد من آمده، مرا کمک کنید، تا جبْعون را بزنیم زیرا که با یوشع و بنی اسرائیل صلح

شراب که پر کردیم تازه بود و اینک پاره شده، و این رخت و کفشهای ما از کثرت طول راه کهنه شده است.»<sup>۱۴</sup> آنگاه آن مردمان از توشهٔ ایشان گرفتند و از دهان خداوند مشورت نکردند.<sup>۱۵</sup> و یوشع با ایشان صلح کرده، عهد بست که ایشان را زنده نگه دارد و رؤسای جماعت با ایشان قسم خوردند.

<sup>۱۶</sup> اما بعد از انقضای سه روز که با ایشان عهد بسته بودند، شنیدند که آنها نزدیک ایشانند و در میان ایشان ساکنند.<sup>۱۷</sup> پس بنی اسرائیل کوچ کرده، در روز سوم به شهرهای ایشان رسیدند و شهرهای ایشان، جبْعون و کفیره و بثیروت و قریهٔ یعاریم بود.<sup>۱۸</sup> و بنی اسرائیل ایشان را نکشتند زیرا رؤسای جماعت برای ایشان به یهوه، خدای اسرائیل، قسم خورده بودند، و تمامی جماعت بر رؤسا مهممه کردند.<sup>۱۹</sup> و جمیع رؤسا به تمامی جماعت گفتند که برای ایشان به یهوه، خدای اسرائیل، قسم خوردیم پس الآن نمی‌توانیم به ایشان ضرر برسانیم.<sup>۲۰</sup> این را به ایشان خواهیم کرد و ایشان را زنده نگاه خواهیم داشت مبادا به سبب قسمی که برای ایشان خوردیم، غضب بر ما بشود.<sup>۲۱</sup> و رؤسا به ایشان گفتند: «بگذارید که زنده بمانند.» پس برای تمامی جماعت هیزمشکنان و سقایان آب شدند، چنانکه رؤسا به ایشان گفته بودند.

<sup>۲۲</sup> و یوشع ایشان را خواند و بدیشان خطاب کرده، گفت: «چرا ما را فریب دادید و گفتید که ما از شما بسیار دور هستیم و حال آنکه در میان ما ساکنید.»<sup>۲۳</sup> پس حال شما ملعونید و از شما غلامان و هیزمشکنان و سقایان آب همیشه

تا قوم از دشمنان خود انتقام گرفتند. مگر این در کتاب یاشر مکتوب نیست که آفتاب در میان آسمان ایستاد و قریب به تمامی روز به فرو رفتن تعجیل نکرد. ۱۴ و قبل از آن و بعد از آن روزی مثل آن واقع نشده بود که خداوند آواز انسان را بشنود زیرا خداوند برای اسرائیل جنگ می‌کرد. ۱۵ پس یوشع با تمامی اسرائیل به اردو به جلجال برگشتند.

### کشتن پنج ملک

۱۶ اما آن پنج ملک فرار کرده، خود را در غار مَقِیدَه پنهان ساختند. ۱۷ و به یوشع خبر داده، گفتند: «که آن پنج ملک پیدا شده‌اند و در غار مَقِیدَه پنهانند.» ۱۸ یوشع گفت: «سنگهایی بزرگ به دهنه غار بغلطانید و بر آن مردمان بگمارید تا ایشان را نگاهبانی کنند. ۱۹ و اما شما توقف ننمایید بلکه دشمنان خود را تعاقب کنید و مؤخر ایشان را بکشید و مگذارید که به شهرهای خود داخل شوند، زیرا یهوه خدای شما ایشان را به دست شما تسلیم نموده است.» ۲۰ و چون یوشع و بنی اسرائیل از کشتن ایشان به کشتار بسیار عظیمی تا نابود شدن ایشان فارغ شدند، و بقیه‌ای که از ایشان نجات یافتند، به شهرهای حصاردار درآمدند. ۲۱ آنگاه تمامی قوم نزد یوشع به اردو در مَقِیدَه در صلح برگشتند، و کسی زبان خود را بر احدی از بنی اسرائیل تیز نساخت.

۲۲ پس یوشع گفت: «دهنه غار را بگشایید و آن پنج ملک را از غار، نزد من بیرون آورید.» ۲۳ پس چنین کردند، و آن پنج ملک، یعنی

کرده‌اند. ۵ پس پنج ملک آموریان یعنی ملک اورشلیم و ملک حَبْرُون و ملک یِزْمُوت و ملک لاختیش و ملک عَجْلُون جمع شدند، و با تمام لشکر خود برآمدند، و در مقابل جَبْعُون اردو زده، با آن جنگ کردند.

۶ پس مردان جَبْعُون نزد یوشع به اردو در جلجال فرستاده، گفتند: «دست خود را از بندگانت بازمدار. بزودی نزد ما بیا و ما را نجات بده، و مددکن زیرا تمامی ملوک آموریانی که در کوهستان ساکنند، بر ما جمع شده‌اند.» ۷ پس یوشع با جمیع مردان جنگی و همه مردان شجاع از جلجال آمد. ۸ و خداوند به یوشع گفت: «از آنها مترس زیرا ایشان را به دست تو دادم و کسی از ایشان پیش تو نخواهد ایستاد.» ۹ پس یوشع تمامی شب از جلجال کوچ کرده، ناگهان به ایشان برآمد. ۱۰ و خداوند ایشان را پیش اسرائیل مغلوب ساخت، و ایشان را در جَبْعُون به کشتار عظیمی کشت. و ایشان را به راه گردنه بیت حورون گریزانید، و تا عَزِیقَه و مَقِیدَه ایشان را کشت. ۱۱ و چون از پیش اسرائیل فرار می‌کردند و ایشان در سرازیری بیت حورون می‌بودند، آنگاه خداوند تا عَزِیقَه بر ایشان از آسمان سنگهای بزرگ بارانید و مردند. و آنانی که از سنگهای تگرگ مردند، بیشتر بودند از کسانی که بنی اسرائیل به شمشیر کشتند.

۱۲ آنگاه یوشع در روزی که خداوند آموریان را پیش بنی اسرائیل تسلیم کرد، به خداوند در حضور بنی اسرائیل تکلم کرده، گفت: «ای آفتاب بر جَبْعُون بایست و تو ای ماه بر وادی ایلون.» ۱۳ پس آفتاب ایستاد و ماه توقف نمود

ملک اورشلیم و ملک حَبْرُون و ملک یَزْمُوت و

ملک لاختیش و ملک عَجْلُون را از غار نزد وی بیرون آوردند. ۲۴ و چون ملوک را نزد یوشع بیرون آوردند، یوشع تمامی مردان اسرائیل را خواند و به سرداران مردان جنگی که همراه وی می‌رفتند، گفت: «نزدیک بیایید و پایهای خود را بر گردن این ملوک بگذارید.» پس نزدیک آمده، پایهای خود را بر گردن ایشان گذاردند. ۲۵ و یوشع به ایشان گفت: «مترسید و هراسان مباشید. قوی و دلیر باشید زیرا خداوند با همه دشمنان شما که با ایشان جنگ می‌کنید، چنین خواهد کرد.» ۲۶ و بعد از آن یوشع ایشان را زد و کشت و بر پنج دار کشید که تا شام بر دارها آویخته بودند. ۲۷ و در وقت غروب آفتاب، یوشع فرمود تا ایشان را از دارها پایین آورند، و ایشان را به غاری که در آن پنهان بودند انداختند، و به دهنه غار سنگهای

بزرگ که تا امروز باقی است، گذاشتند.

۳۳ آنگاه هورام ملک جازر برای کمک لاختیش آمد، و یوشع او و قومش را شکست داد، به حدی که کسی را برای او باقی نگذاشت. ۳۴ و یوشع با تمامی اسرائیل از لاختیش به عَجْلُون گذشتند و به مقابلش اردو زده، با آن جنگ کردند. ۳۵ و در همان روز آن را گرفته، به دم شمشیر زدند و همه کسانی را که در آن بودند در آن روز هلاک کرد چنانکه به لاختیش کرده بود.

۲۸ و در آن روز یوشع مَقِیدَه را گرفت، و آن و ملکش را به دم شمشیر زده، ایشان و همه نفوسی را که در آن بودند، هلاک کرد، و کسی را باقی نگذاشت؛ و به طوری که با ملک اریحا رفتار نموده بود، با ملک مَقِیدَه نیز رفتار کرد.

### تصرف شهرهای جنوبی

۳۸ و یوشع با تمامی اسرائیل به دَبِیز برگشت و با آن جنگ کرد. ۳۹ و آن را با ملکش و همه شهرهایش گرفت و ایشان را به دم شمشیر زدند، و همه کسانی را که در آن بودند، هلاک ساختند و او کسی را باقی نگذاشت؛ و به طوری که به حیرون رفتار نموده بود به دَبِیز و ملکش نیز رفتار کرد، چنانکه به لِبْنَه و ملکش نیز رفتار نموده بود.

ایشان را به آتش خواهی سوزانید.»<sup>۷</sup> پس یوشع با تمامی مردان جنگی به مقابله ایشان نزد آبهای میزوم ناگهان آمده، بر ایشان حمله کردند.<sup>۸</sup> و خداوند ایشان را به دست اسرائیل تسلیم نمود، که ایشان را زدند و تا صیدون بزرگ و مسرفوت مایم و تا وادی مِصْفَه به طرف شرقی تعاقب کرده، کشتند، به حدی که کسی را از ایشان باقی نگذاشتند.<sup>۹</sup> و یوشع به طوری که خداوند به وی گفته بود، با ایشان رفتار نموده، اسبان ایشان را پی کرد و ارابه‌های ایشان را به آتش سوزانید.<sup>۱۰</sup> و یوشع در آن وقت برگشت، و حاصور را گرفته، ملکش را با شمشیر کشت، زیرا حاصور قبل از آن سر جمیع آن ممالک بود.<sup>۱۱</sup> و همه کسانی را که در آن بودند به دم شمشیر کشته، ایشان را بالکل هلاک کرد، و هیچ جاننداری باقی نماند، و حاصور را به آتش سوزانید.<sup>۱۲</sup> و یوشع تمامی شهرهای آن ملوک و جمیع ملوک آنها را گرفت و ایشان را به دم شمشیر کشته، بالکل هلاک کرد به طوری که موسی بنده خداوند امر فرموده بود.<sup>۱۳</sup> اما همه شهرهایی که بر تلهای خود استوار بودند، اسرائیل آنها را نسوزانید، سوای حاصور که یوشع آن را فقط سوزانید.<sup>۱۴</sup> و بنی اسرائیل تمامی غنیمت آن شهرها و چهار پایان آنها را برای خود به غارت بردند، اما همه مردم را به دم شمشیر کشتند، به حدی که ایشان را هلاک کرده، هیچ جاننداری را باقی نگذاشتند.<sup>۱۵</sup> چنانکه خداوند بنده خود موسی را امر فرموده بود، همچنین موسی به یوشع امر فرمود و به همین طور یوشع عمل نمود، و چیزی از جمیع احکامی که خداوند به موسی فرموده بود، باقی

<sup>۴۰</sup> پس یوشع تمامی آن زمین یعنی کوهستان و جنوب و هامون و وادیها و جمیع ملوک آنها را زده، کسی را باقی نگذاشت و هر ذی نفس را هلاک کرده، چنانکه یهوه، خدای اسرائیل، امر فرموده بود.<sup>۴۱</sup> و یوشع ایشان را از قادش تَزْنِیع تا غَزَه و تمامی زمین جوشن را تا جَبْعُون زد.<sup>۴۲</sup> و یوشع جمیع این ملوک و زمین ایشان را در یک وقت گرفت، زیرا که یهوه، خدای اسرائیل، برای اسرائیل جنگ می کرد.<sup>۴۳</sup> و یوشع با تمامی اسرائیل به اردو در جَلْجَال مراجعت کردند.

### پیروزی بر پادشاهان شمال

و واقع شد که چون یابین ملک حاصور ۱۱ این را شنید، نزد ملک شِمُرُون و نزد ملک اَحْشَاف فرستاد،<sup>۲</sup> و نزد ملوکی که به طرف شمال در کوهستان، و در عربسه، جنوب کِنُرُوت، و در هامون و در نافوْت دُوْر، به طرف مغرب بودند،<sup>۳</sup> و نزد کنعانیان به طرف مشرق و مغرب و اموریان و جِتّیان و فَرَزّیان و بیوسیان در کوهستان، و جَوّیان زیر حَرْمُون در زمین مِصْفَه.<sup>۴</sup> و آنها با تمامی لشکرهای خود که قوم بسیاری بودند و عدد ایشان مثل ریگ کناره دریا بود با اسبان و ارابه‌های بسیار بیرون آمدند.<sup>۵</sup> و تمامی این ملوک جمع شده، آمدند و نزد آبهای میزوم در یک جا اردو زدند تا با اسرائیل جنگ کنند.<sup>۶</sup> و خداوند به یوشع گفت: «از ایشان مترس زیرا که فردا چنین وقتی جمیع ایشان را کشته شده، به حضور اسرائیل تسلیم خواهی کرد، و اسبان ایشان را پی خواهی کرد، و ارابه‌های

نگذاشت.

اُرْدُن به سوی مطلع آفتاب از وادی اُرْئُون تا کوه حَزْمُون، و تمامی عربه شرقی را متصرف شدند. ۲ سَیْحُون ملک آموریان که در حَشْبُون ساکن بود، و از عَرُوعِیر که به کناره وادی اُرْئُون است، و از وسط وادی و نصف جَلْعَاد تا وادی یَبُوق که سرحد بنی عَمّون است، حکمرانی می کرد. ۳ و از عربه تا دریای کِئْرُوت به طرف مشرق و تا دریای عربه، یعنی بحرالملح به طرف مشرق به راه بیت یشیموت و به طرف جنوب زیر دامن فِسْجِه. ۴ و سرحد عوج، ملک باشان، که از بقیه رفائیان بود و در عَشْتارُوت و اَدْرَعی سکونت داشت. ۵ و در کوه حَزْمُون و سَلْنَحَه و تمامی باشان تا سرحد جَشُورِیان و مَعْکِیان و بر نصف جَلْعَاد تا سرحد سَیْحُون، ملک حَشْبُون حکمرانی می کرد. ۶ اینها را موسی بنده خداوند و بنی اسرائیل زدند، و موسی بنده خداوند آن را به رؤسینان و جادیان و نصف سبط مَسَسَی به ملکیت داد.

۷ و اینانند ملوک آن زمین که یوشع و بنی اسرائیل ایشان را در آن طرف اُرْدُن به سمت مغرب کشت، از بعل جاد در وادی لبنان، تا کوه حَالَق که به سَعِیر بالا می رود، و یوشع آن را به اسباط اسرائیل برحسب فرقه های ایشان به ملکیت داد. ۸ در کوهستان و هامون و عربه و دشته ها و صحرا و در جنوب از حَتِّیان و آموریان و کنعانیان و فَرَزِّیان و حَوِّیان و یبوسیان. ۹ یکی ملک اریحا و یکی ملک عای که در پهلوی بیت ثیل است. ۱۰ و یکی ملک اورشلیم و یکی ملک حَبْرُون. ۱۱ و یکی ملک یژموت و یکی ملک لاخیش. ۱۲ و یکی ملک عَجْلون و یکی ملک جازر. ۱۳ و یکی ملک دَبِیْر و یکی ملک

۱۶ پس یوشع تمامی آن زمین کوهستان و تمامی جنوب و تمامی زمین جوشن و هامون و عربه و کوهستان اسرائیل و هامون آن را گرفت. ۱۷ از کوه حَالَق که به سوی سَعِیر بالا می رود تا بعل جاد که در وادی لبنان زیر کوه حَزْمَان است، و جمیع ملوک آنها را گرفته، ایشان را زد و کشت. ۱۸ و یوشع روزهای بسیار با این ملوک جنگ کرد. ۱۹ و شهری نبود که با بنی اسرائیل صلح کرده باشد، جز حَوِّیانی که در حَبْعُون ساکن بودند و همه دیگران را در جنگ گرفتند. ۲۰ زیرا از جانب خداوند بود که دل ایشان را سخت کند تا به مقابله اسرائیل درآیند و او ایشان را بالکل هلاک سازد، و بر ایشان رحمت نشود بلکه ایشان را نابود سازد چنانکه خداوند به موسی امر فرموده بود.

۲۱ و در آن زمان یوشع آمده، عناقیان را از کوهستان از جبرون و دَبِیْر و عناب و همه کوه های یهودا و همه کوه های اسرائیل منقطع ساخت، و یوشع ایشان را با شهرهای ایشان بالکل هلاک کرد. ۲۲ کسی از عناقیان در زمین بنی اسرائیل باقی نماند، اما در غزا و جَت و اَشْدُود بعضی باقی ماندند. ۲۳ پس یوشع تمامی زمین را برحسب آنچه خداوند به موسی گفته بود، گرفت، و یوشع آن را به بنی اسرائیل برحسب فرقه ها و اسباط ایشان به ملکیت بخشید و زمین از جنگ آرام گرفت.

### پادشاهان مغلوب

و اینانند ملوک آن زمین که بنی اسرائیل کشتند، و زمین ایشان را به آن طرف



بنی اسرائیل به ملکیت به قرعه تقسیم نما چنانکه تو را امر فرموده‌ام.<sup>۷</sup> پس الآن این زمین را به نه سبط و نصف سبط منسی برای ملکیت تقسیم نما.»

### تقسیم زمینهای شرق اردن

<sup>۸</sup> با او رؤبیینان و جادیان ملک خود را گرفتند که موسی در آن طرف اُزْدُن به سمت مشرق به ایشان داد، چنانکه موسی بنده خداوند به ایشان بخشیده بود.<sup>۹</sup> از عَزْرُوَعِیر که بر کناره وادی اَزُون است، و شهری که در وسط وادی است، و تمامی بیابان میدبا تا دِیْبُون.<sup>۱۰</sup> و جمیع شهرهای سَیْحُون ملک آموریان که در حَشْبُون تا سرحد بنی عَمّون حکمرانی می‌کرد.<sup>۱۱</sup> و جَلْعاد و سرحد جَشُورِیان و مَعْکیان و تمامی کوه حَرْمون و تمامی باشان تا سَلْحَه.<sup>۱۲</sup> و تمامی ممالک عوج در باشان که در اَشْتاژوت و اَدْرعی حکمرانی می‌کرد، و او از بقیه رفائیان بود. پس موسی ایشان را شکست داد و بیرون کرد.<sup>۱۳</sup> اما بنی اسرائیل جَشُورِیان و مَعْکیان را بیرون نکردند؛ پس جَشُور و مَعْکی تا امروز در میان اسرائیل ساکنند.

<sup>۱۴</sup> اما به سبط لاوی هیچ ملکیت نداد، زیرا هدایای آتشین بَهْوَه خدای اسرائیل ملکیت وی است چنانکه به او گفته بود.

<sup>۱۵</sup> و موسی به سبط بنی رؤبیین بر حسب قبیله‌های ایشان داد.<sup>۱۶</sup> و حدود ایشان از عَزْرُوَعِیر بود که به کنار وادی اَزُون است و شهری که در وسط وادی است و تمامی بیابان که پهلوی میدبا است؛<sup>۱۷</sup> حَشْبُون و تمامی شهرهایش که

جادر.<sup>۱۴</sup> و یکی ملک حُرْما و یکی ملک عراد.<sup>۱۵</sup> و یکی ملک لُبْنَه و یکی ملک عَدْلَام.<sup>۱۶</sup> و یکی ملک مَقِیدَه و یکی ملک بیت‌ئیل.<sup>۱۷</sup> و یکی ملک تَفُوح و یکی ملک حافر.<sup>۱۸</sup> و یکی ملک عَفِیق و یکی ملک لَشَارُون.<sup>۱۹</sup> و یکی ملک ماڈون و یکی ملک حاصور.<sup>۲۰</sup> و یکی ملک شِمْرُون مرون و یکی ملک اَكْشاف.<sup>۲۱</sup> و یکی ملک تَعْناک و یکی ملک مَجْدُو.<sup>۲۲</sup> و یکی ملک قَادِش و یکی ملک یَقْنَعام در کَزْمَل.<sup>۲۳</sup> و یکی ملک دُور در نَافْت دُور و یکی ملک امتهای در جَلْجال.<sup>۲۴</sup> پس یکی ملک تَرَصه و جمیع ملوک سی و یک نفر بودند.

### زمینهای تصرف نشده

و یوشع پیر و سالخورده شد، و خداوند به وی گفت: «تو پیر و سالخورده شده‌ای و هنوز زمین بسیار برای تصرف باقی می‌ماند. <sup>۲</sup> و این است زمینی که باقی می‌ماند، تمامی بلوک فلسطینیان و جمیع جَشُورِیان.<sup>۳</sup> از شَیْحُوْر که در مقابل مصر است تا سرحد عَقْرُون به سمت شمال که از کنعانیان شمرده می‌شود، یعنی پنج سردار فلسطینیان از عَزْریان و اَشْدُوْدیان و اَشْقَلُوْنیان و جَتیان و عَقْرُونیان و عَوْیان.<sup>۴</sup> و از جنوب تمامی زمین کنعانیان و غاری که از صیدونیان است تا اَفِیق و تا سرحد آموریان.<sup>۵</sup> و زمین جَبْلیان و تمامی لُبْنان به سمت مطلع آفتاب از بَعْل جاد که زیر کوه حَرْمون است تا مدخل حَمات.<sup>۶</sup> تمامی ساکنان کوهستان از لبنان تا مِصْرَفُوت مایم که جمیع صیدونیان باشند، من ایشان را از پیش بنی اسرائیل بیرون خواهم کرد. اما تو آنها را به

اَدْرَعی شهرهای مملکت عوج در باشان برای پسران ماکیبر پسر مَسَسی یعنی برای نصف پسران ماکیبر برحسب قبیله‌های ایشان بود.

۳۲ اینهاست آنچه موسی در عَرَبَاتِ مَوَّاب در آن طرف اُرْدُن در مقابل اَرِیحا به سمت مشرق برای ملکیت تقسیم کرد. ۳۳ اما به سبط لاوی، موسی هیچ نصیب نداد زیرا که یَهُوه، خدای اسرائیل، نصیب ایشان است چنانکه به ایشان گفته بود.

### تقسیم زمینهای غرب اردن

۱۴ و اینهاست ملک‌هایی که بنی اسرائیل در زمین کنعان گرفتند، که العازار کاهن و یوشع پسر نون و رؤسای آبای اسباط بنی اسرائیل برای ایشان تقسیم کردند. ۲ برحسب قرعه، ملکیت ایشان شد، برای نه سبط و نصف سبط، چنانکه خداوند به دست موسی امر فرموده بود. ۳ زیرا که موسی ملکیت دو سبط و نصف سبط را به آن طرف اُرْدُن داده بود، اما به لاویان هیچ ملکیت در میان ایشان نداد. ۴ زیرا پسران یوسف دو سبط بودند، یعنی مَسَسی و افرایم، و به لاویان هیچ قسمت در زمین ندادند، غیر از شهرها به جهت سکونت و اطراف آنها به جهت مواشی و اموال ایشان. ۵ چنانکه خداوند موسی را امر فرموده بود، همچنان بنی اسرائیل عمل نموده، زمین را تسلیم کردند.

### قسمت کالیب

۶ آنگاه بنی یهودا در جِلْجال نزد یوشع آمدند، و کالیب پسر یَفْنَه قَنَزِی وی را گفت: «سخنی را

در بیابان است و دَبیون و باموت بَعْل و بیت بَعْل مَسُون: ۱۸ و یَهْضَه و قَدِیْموت و میفاعت: ۱۹ و قوریتایم و سِبْمَه و سَارَتْ شَحْرَه که در کوه دَرَه بود: ۲۰ و بیت فَعُور و دامن فِسْجَه و بیت یشیْموت: ۲۱ و تمامی شهرهای بیابان و تمامی ممالک سَیْحون، ملک آموریان، که در حَشْبُون حکمرانی می کرد، و موسی او را با سرداران مَدیان یعنی اوی و راقم و صُور و حور و رابع، امرای سَیْحون، که در آن زمین ساکن بودند، شکست داد. ۲۲ و بُلْعام پسر بَعُور فالگیر را بنی اسرائیل در میان کشتگان به شمشیر کشتند. ۲۳ و سرحد بنی رُوبین اُرْدُن و کناره اش بود. این ملکیت بنی رُوبین برحسب قبیله‌های ایشان بود یعنی شهرها و دهات آنها.

۲۴ و موسی به سبط جاد یعنی به بنی جاد برحسب قبیله‌های ایشان داد. ۲۵ و سرحد ایشان یعزیر بود و تمامی شهرهای جِلْعاد و نصف زمین بنی عَمون تا عَرُوعیر که در مقابل رَبّه است. ۲۶ و از حَشْبُون تا رامت مِصْفَه و بَطونیم و از مَحْنایم تا سرحد دَبیر. ۲۷ و در دره بیت هارام و بیت نَمْرَه و سُکوت و صافون و بقیه مملکت سَیْحون، ملک حَشْبُون، و اُرْدُن و کناره آن تا انتهای دریای کِنَرَت در آن طرف اُرْدُن به سمت مشرق. ۲۸ این است ملکیت بنی جاد برحسب قبیله‌های ایشان یعنی شهرها و دهات آنها.

۲۹ و موسی به نصف سبط مَسَسی داد و برای نصف سبط بنی مَسَسی برحسب قبیله‌های ایشان برقرار شد. ۳۰ و حدود ایشان از مَحْنایم تمامی باشان یعنی تمامی ممالک عوج، ملک باشان و تمامی قریه‌های یائیر که در باشان است، شصت شهر بود. ۳۱ و نصف جِلْعاد و عَشْتاروت و

اُزْبَع بود که او در میان عناقیان مرد بزرگ‌ترین بود. پس زمین از جنگ آرام گرفت.

### قسمت بنی‌یهودا

۱۵ و قرعه به جهت سبط بنی یهودا، به‌حسب قبایل ایشان، به طرف جنوب به سر حد اُدوم، یعنی صحرای صین به اقصای تیمان رسید. ۲ و حد جنوبی ایشان از آخربحرالملح، از خلیجی که متوجه به سمت جنوب است، بود. ۳ و به طرف جنوب، فراز عَکْرَبِیْم بیرون آمده، به صین گذشت، و به جنوب قَادَش بَرْنِیْع برآمده، به حَضْرُون گذشت، و به آذار برآمده، به سوی قَرْعَیْع برگشت. ۴ و از عَصْمُون گذشته، به وادی مصر بیرون آمد، و انتهای این حد تا به دریا بود. این حد جنوبی شما خواهد بود. ۵ و حد شرقی، بحرالملح تا آخر اُزْدُن بود، و حد طرف شمال، از خلیج دریا تا آخر اُزْدُن بود. ۶ و این حد تا بیت حُجَلَه برآمده، به طرف شمالی بیت عَرَبَه گذشت، و این حد نزد سنگ بُهْن پسر رُوبین برآمد. ۷ و این حد از وادی عَخْور نزد دَبِیْر برآمد، و به طرف شمال به سوی جِلْجَال که مقابل فراز اَدْمِیْم است، که در جنوب وادی است، متوجه می‌شود، و این حد نزد آبهای عَیْن شَمْس گذشت، و انتهایش نزد عَیْن رُوجَل بود. ۸ و این حد از وادی پسر هَنُوم به جانب یَبُوسِی، به طرف جنوب که همان اورشلیم باشد، برآمد. پس این حد به سوی قَلَه کوهی که به طرف مغرب مقابل وادی هَنُوم، و به طرف شمال به آخر وادی رفائیم است، گذشت. ۹ و این حد از قَلَه کوه به چشمه آبهای نَفْتُوح کشیده شد،

که خداوند به موسی، مرد خدا، دربارهٔ من و تو و قادش بَرْنِیْع گفت می‌دانی. ۷ من چهل ساله بودم وقتی که موسی، بندهٔ خداوند، مرا از قادش بَرْنِیْع برای جاسوسی زمین فرستاد، و برای او خبر باز آوردم چنانکه در دل من بود. ۸ اما برادرانم که همراه من رفته بودند، دل قوم را گداختند. و اما من یَهُوه خدای خود را به تمامی دل پیروی کردم. ۹ و در آن روز موسی قسم خورد و گفت: البته زمینی که پای تو بر آن گذارده شد، برای تو و اولادت ملکیت ابدی خواهد بود، زیرا که یَهُوه خدای مرا به تمامی دل پیروی نمودی. ۱۰ و الآن اینک خداوند چنانکه گفته بود، این چهل و پنج سال مرا زنده نگاه داشته است، از وقتی که خداوند این سخن را به موسی گفت، هنگامی که اسرائیل در بیابان راه می‌رفتند. و الآن، اینک من امروز هشتاد و پنج ساله هستم. ۱۱ و حال امروز قَوْت من باقی است مثل روزی که موسی مرا فرستاد، چنانکه قَوْت من در آن وقت بود، همچنان قَوْت من الآن است، خواه برای جنگ کردن و خواه برای رفتن و آمدن. ۱۲ پس الآن این کوه را به من بده که در آن روز خداوند درباره‌اش گفت، زیرا تو در آن روز شنیدی که عناقیان در آنجا بودند، و شهرهایش بزرگ و حصاردار است. شاید خداوند با من خواهد بود تا ایشان را بیرون کنم، چنانکه خداوند گفته است.»

۱۳ پس یوشع او را برکت داد و حَبْرُون را به کالیب پسر یَفْنَه به ملکیت بخشید. ۱۴ بنابراین حَبْرُون تا امروز ملکیت کالیب پسر یَفْنَه قِزْرِی شد، زیرا که یَهُوه خدای اسرائیل را به تمامی دل پیروی نموده بود. ۱۵ و قبل از آن نام حَبْرُون، قریه

بنی یهوذا به سمت جنوب بر سرحد آدوم قَبْصِئِيل و عیدر و یاجور بود، ۲۲ و قِبْتَه و دِیْمُونَه و عَدَعَدَه، ۲۳ و قَادِش و حاصور و یثنان، ۲۴ و زیف و طالم و بَعْلوت، ۲۵ و حاصور حَدَثَه و قریوت حَصْرُون که حاصور باشد. ۲۶ امام و شَماع و مولاده، ۲۷ و حَصْرَجَدَه و حَشْمون و بیت فالط، ۲۸ و حَصْر شوعال و بَیْرَشَبِیع و بَیْزِیْتِیَه، ۲۹ و بَعَالَه و عِیم و عاصم، ۳۰ و التَّوَلَد و کسبل و حُرْمَه، ۳۱ و صِغْلِج و مَدْمَنَه و سَنَسَنَه، ۳۲ و اَبَاوَت و سَلْخِیم و عَین و رَمون، جمیع این شهرها با دهات آنها بیست و نه می باشد. ۳۳ و در هامون اَشْنائِل و صَرْعَه و اَشْنَه، ۳۴ و زانوح و عَین جَنِیم و تَفُوح و عَینام، ۳۵ و یَزْموت و عَدْلَام و سوکوه و عَزِیقَه، ۳۶ و شَعْرَیم و عدیتایم و اَلْجَدِیرَه و جُدِیرَتَیم، چهارده شهر با دهات آنها.

۳۷ صَنان و حَداشاه و مِجْدَل جاد. ۳۸ و دِلْعان و المِصْفَه و یَقْتِئیل. ۳۹ و لاخیش و بُصْقَه و عَجْلون. ۴۰ و کَبُون و لَحمان و کِتْلِیش. ۴۱ و جدیروت و بیت داجون و نَعْمَه و مَقِیدَه. شانزده شهر با دهات آنها. ۴۲ و لَبْنَه و عاتر و عاشان. ۴۳ و یفتاح و اَشْنَه و نَصِیب. ۴۴ و قَعِیلَه و اَکْزِیب و مَرِیشَه. نه شهر با دهات آنها. ۴۵ و عَقْرُون و قصبهها و دهات آن. ۴۶ از عَقْرُون تا دریا، همه که به اطراف اَشْدود بود با دهات آنها. ۴۷ و اَشْدود و قصبهها و دهات آن. و عَزَا و قصبهها و دهات آن تا وادی مصر، و تا دریای بزرگ و کنار آن.

۴۸ و در کوهستان شامیر و یَتیر و سُوکوه. ۴۹ و دَنَه و قریه سَنَه که دَبِیز باشد. ۵۰ و عَناب و اَشْتَمُوَه و عانیم. ۵۱ و جَوْشَن و حُولون و جیلوه،

و نزد شهرهای کوه عَقْرُون بیرون آمد، و تا بَعْلَه که قریه یَعاریم باشد، کشیده شد. ۱۰ و این حد از بَعْلَه به طرف مغرب به کوه سَعِیر برگشت، و به طرف شمال از جانب کوه یَعاریم که کسالون باشد گذشت، و نزد بیت شمس به زیر آمده، از تَمَنَه گذشت. ۱۱ و این حد به سوی شمال از جانب عَقْرُون بیرون آمد، و تا شِکْرُون کشیده شد، و از کوه بَعْلَه گذشته، نزد یِئَنئیل بیرون آمد، و انتهای این حد دریا بود. ۱۲ و حد غربی دریای بزرگ و کناره آن بود، این است حدود بنی یهوذا از هر طرف به حسب قبایل ایشان.

۱۳ و به کالیب پسر یَمَنَه به حسب آنچه خداوند به یوشع فرموده بود، در میان بنی یهوذا قسمتی داد، یعنی قریه اَزِیع پدر عَناق که حَبْرُون باشد. ۱۴ و کالیب سه پسر عَناق یعنی شِیشی و اَخیمان و تَلَمی اولاد عَناق را از آنجا بیرون کرد. ۱۵ و از آنجا به ساکنان دَبِیز برآمد. و اسم دَبِیز قبل از آن قریه سِغْر بود. ۱۶ و کالیب گفت: «هر که قریه سِغْر را بزند و آن را بگیرد، دختر خود عَکَسَه را به زنی به او خواهم داد.» ۱۷ و عتثنیل پسر قناز برادر کالیب آن را گرفت، و دختر خود عَکَسَه را به او به زنی داد. ۱۸ و چون او نزد وی آمد، او را ترغیب کرد که از پدر خود زمینی طلب نماید. و دختر از الاغ خود پایین آمد، و کالیب وی را گفت: «چه می خواهی؟» ۱۹ گفت: «مرا برکت ده. چونکه زمین جنوبی را به من داده ای، چشمه های آب نیز به من بده.» پس چشمه های بالا و چشمه های پایین را به او بخشید.

۲۰ این است ملک سبط بنی یهوذا به حسب قبایل ایشان. ۲۱ و شهرهای انتهایی سبط

۵ و حدود بنی افرایم به حسب قبایل ایشان چنین بود که حد شرقی ملک ایشان عطاروت آذار تا بیت حورون بالا بود. ۶ و حد غربی ایشان به طرف شمال نزد مکمیت برآمد و حد ایشان به سمت مشرق به تائنه شیله برگشته، به طرف مشرق یانوحه از آن گذشت. ۷ و از یانوحه به عطاروت و نعره پایین آمده، به اریحا رسید و به اژدن منتهی شد. ۸ و سرحد غربی آن از تَفُوح تا وادی قانه رفت و آخر آن به دریا بود. این است ملک سبط بنی افرایم به حسب قبایل ایشان. ۹ علاوه بر شهرهایی که از میان ملک پسرمنسی برای بنی افرایم جدا شده بود، جمیع شهرها با دهات آنها بود. ۱۰ و کنعانیان را که در جازر ساکن بودند، بیرون نکردند. پس کنعانیان تا امروز در میان افرایم ساکنند، و برای جزیه، بندگان شدند.

### قسمت بنی منسی

۱۷ و قسمت سبط منسی این شد، زیرا که او نخست زاده یوسف بود. و اما ما کیر نخست زاده منسی که پدر جلعاد باشد، چونکه مرد جنگی بود، جلعاد و باشان به او رسید. ۲ و برای پسران دیگر منسی به حسب قبایل ایشان قسمتی شد، یعنی برای پسران ابیعزر، و برای پسران هالک، و برای پسران انسرئیل، و برای پسران شکیم، و برای پسران حافر، و برای پسران شمیداع. اینان اولاد ذکور منسی پسر یوسف بر حسب قبایل ایشان می باشند. ۳ و اما صلفحد پسر حافر پسر جلعاد پسر ما کیر پسر منسی را پسران نبود، بلکه

یازده شهر با دهات آنها.

۵۲ و آراب و دومه و اشعان. ۵۳ و یانوم و بیت تَفُوح و اقیقه. ۵۴ و حُمطه و قریه اربع که خبرون باشد، و صیعور، نه شهر با دهات آنها.

۵۵ و معون و کزمل و زیف و یوطه. ۵۶ و یزرعیل و یقدهام و زانوح. ۵۷ و القاین و جبعه و تَمَنه، ده شهر با دهات آنها.

۵۸ و حلحول و بیت صور و جدور. ۵۹ و معارات و بیت عنوت و التقون، شش شهر با دهات آنها.

۶۰ و قریه یعل که قریه یعاریم باشد و الزیه، دو شهر با دهات آنها.

۶۱ و در بیابان بیت عربه و مدین و سکا که. ۶۲ و النیشان و مدینه الملح و عین جدی، شش شهر با دهات آنها.

۶۳ و اما یوسیان که ساکن اورشلیم بودند، بنی یهودا نتوانستند ایشان را بیرون کنند. پس یوسیان با بنی یهودا تا امروز در اورشلیم ساکنند.

### قسمت بنی یوسف

۱۶ و قرعه برای بنی یوسف به سمت مشرق، از اژدن اریحا به طرف آبهای اریحا تا صحرائی که از اریحا به سوی کوه بیت ثیل بر می آید، بیرون آمد. ۲ و از بیت ثیل تا لوز برآمده، به سرحد اژکیان تا عطاروت گذشت. ۳ و به سمت مغرب به سرحد بغلیطیان تا کنار بیت حورون پایین و تا جازر پایین آمد، و انتهایش تا دریا بود.

۴ پس پسران یوسف، منسی و افرایم، ملک خود را گرفتند.

واقع شد که چون بنی اسرائیل قوت یافتند، از کنعانیان جزیه گرفتند، اما ایشان را بالکل بیرون نکردند.

۱۴ و بنی یوسف یوشع را خطاب کرده، گفتند: «چرا یک قرعه و یک سهم فقط به من برای ملکیت دادی؟ و حال آنکه من قوم بزرگ هستم، چونکه خداوند تا الآن مرا برکت داده است.» ۱۵ یوشع به ایشان گفت: «اگر تو قوم بزرگ هستی به جنگل برای و در آنجا در زمین فَرِزَّیَان و رفائیلان برای خود مکانی صاف کن، چونکه کوهستان افرایم برای تو تنگ است.» ۱۶ بنی یوسف گفتند: «کوهستان برای ما کفایت نمی کند، و جمیع کنعانیان که در زمین وادی ساکنند، اراهه های آهنین دارند، چه آنانی که در بیت شان و قصبه هایش، و چه آنانی که در وادی یَزْرَعِیل هستند.» ۱۷ پس یوشع به خاندان یوسف یعنی به افرایم و مَسَّسَی خطاب کرده، گفت: «تو قوم بزرگ هستی و قوت بسیار داری، برای تو یک قرعه نخواهد بود. ۱۸ بلکه کوهستان نیز از آن تو خواهد بود، و اگر چه آن جنگل است آن را خواهی بریدی، و تمامی حدودش مال تو خواهد بود زیرا که کنعانیان را بیرون خواهی کرد، اگر چه اراهه های آهنین داشته، و زور آور باشند.»

### تقسیم بقیه زمین

و تمامی جماعت بنی اسرائیل در شیلوه جمع شده، خیمه اجتماع را در آنجا برپا داشتند، و زمین پیش روی ایشان مغلوب بود.

۲ و از بنی اسرائیل هفت سبط باقی ماندند،

دختران. و اینهاست نامهای دخترانش: مَحَلَّه و نُوعَه و حُجَلَه و مِلْکَه و تَرَصَه. ۴ پس ایشان نزد العازار کاهن و نزد یوشع پسر نون و نزد رؤسا آمده، گفتند که «خداوند موسی را امر فرمود که ملکی در میان برادران ما به ما بدهد.» پس برحسب فرمان خداوند، ملکی در میان برادران پدرشان به ایشان داد. ۵ و به مَسَّسَی سوای زمین جلعاد و باشان که به آن طرف اُزْدُن واقع است، ده سهم رسید. ۶ زیرا که دختران مَسَّسَی، ملکی در میان پسرانش یافتند، و پسران دیگر مَسَّسَی، جلعاد را یافتند.

۷ و حد مَسَّسَی از اشیر تا مَكَمَّتَه که مقابل شَکِیم است، بود، و حدش به طرف راست تا ساکنان عین تَفُوح رسید. ۸ و زمین تَفُوح از آن مَسَّسَی بود، اما تَفُوح که به سرحد مَسَّسَی واقع است، از آن بنی افرایم بود. ۹ و حدش به وادی قانه یعنی به طرف جنوب وادی برآمد، و این شهرها از میان شهرهای مَسَّسَی، ملک افرایم بود؛ و حد مَسَّسَی به طرف شمال وادی و انتهایش به دریا بود. ۱۰ جنوب آن از آن افرایم، و شمال آن از آن مَسَّسَی و دریا حد او بود، و ایشان به سوی شمال تا اشیر و به سوی مشرق تا یَساکار رسیدند. ۱۱ و مَسَّسَی در یَساکار و در اشیر بیت شان و قصبه هایش، و یَبْلَعام و قصبه هایش، و ساکنان دُور و قصبه هایش، و ساکنان عین دور و قصبه هایش، و ساکنان تَعْناک و قصبه هایش، و ساکنان مَجْدُو و قصبه هایش، یعنی سه محال کوهستانی داشت. ۱۲ اما بنی مَسَّسَی ساکنان آن شهرها را نتوانستند بیرون کنند، و کنعانیان مصمّم بودند که در آن زمین ساکن باشند. ۱۳ و

را برای بنی اسرائیل برحسب فرقه‌های ایشان تقسیم نمود.

### قسمت بنی بنیامین

۱۱ و قرعه سبط بنی بنیامین برحسب قبایل ایشان برآمد، و حدود سهم ایشان در میان بنی یهودا و بنی یوسف افتاد. ۱۲ و حد ایشان به سمت شمال از اُزْدُن بود، و حد ایشان به طرف اریحا به سوی شمال برآمد، و از میان کوهستان به سوی مغرب بالا رفت، و انتهایش به صحرای بیت‌آون بود. ۱۳ و حد ایشان از آنجا تا لوز گذشت، یعنی به جانب لوز جنوبی که بیت‌ئیل باشد، و حد ایشان به سوی عطاروت ادار بر جانب کوهی که به جنوب بیت حورون پایین است، رفت. ۱۴ و حدش کشیده شد و به جانب مغرب به سوی جنوب از کوهی که در مقابل بیت حورون جنوبی است گذشت، و انتهایش نزد قریه بعل بود که آن را قریه یعاریم می‌گویند و یکی از شهرهای بنی یهوداست. این جانب غربی است. ۱۵ و جانب جنوبی از انتهای قریه یعاریم بود، و این حد به طرف مغرب می‌رفت و به سوی چشمه آبهای نَفْتُوح برآمد. ۱۶ و این حد به انتهای کوهی که در مقابل درهٔ پسر هتوم است که در جنوب وادی رفائیم باشد، برآمد، و به سوی درهٔ هتوم به جانب جنوبی یوسیان رفته، تا عین روجل رسید. ۱۷ و از طرف شمال کشیده شده، به سوی عین شمس رفت، و به جلیلوت که در مقابل سر بالای اَدْمِیم است برآمد، و به سنگ بوهن پسر روبین به زیر آمد. ۱۸ و به جانب شمالی در مقابل عربه گذشته، به عربّه به زیر

که هنوز ملک خود را تقسیم نکرده بودند. ۳ و یوشع به بنی اسرائیل گفت: «شما تا به کی کاهلی می‌ورزید و داخل نمی‌شوید تا در آن زمینی که یهوه خدای پدران شما، به شما داده است، تصرف نمایید؟ ۴ سه نفر برای خود از هر سبط انتخاب کنید، تا ایشان را روانه نمایم، و برخاسته، از میان زمین گردش کرده، آن را برحسب ملکهای خود ثبت کنند، و نزد من خواهند برگشت. ۵ و آن را به هفت قسمت تقسیم کنند؛ و یهودا به سمت جنوب به حدود خود خواهد ماند، و خاندان یوسف به سمت شمال به حدود خود خواهد ماند. ۶ و شما زمین را به هفت قسمت ثبت کرده، آن را نزد من اینجا بیاورید، و من برای شما در اینجا در حضور یهوه، خدای ما، قرعه خواهم انداخت. ۷ زیرا که لاویان در میان شما هیچ نصیب ندارند، چونکه کهنات خداوند نصیب ایشان است. و جاد و رؤیین و نصف سبط منسی ملک خود را که موسی، بندهٔ خداوند، به ایشان داده بود در آن طرف اُزْدُن به سمت شرقی گرفته‌اند.»

۸ پس آن مردان برخاسته، رفتند و یوشع آنان را که برای ثبت کردن زمین می‌رفتند امر فرموده، گفت: «بروید و در زمین گردش کرده، آن را ثبت نمایید و نزد من برگردید، تا در اینجا در حضور خداوند در شیلوه برای شما قرعه اندازم.» ۹ پس آن مردان رفته، از میان زمین گذشتند و آن را به هفت سهم به حسب شهرهایش در طوماری ثبت نموده، نزد یوشع به اردو در شیلوه برگشتند. ۱۰ و یوشع به حضور خداوند در شیلوه برای ایشان قرعه انداخت، و در آنجا یوشع زمین

۹ و ملک بنی شمعون از میان قسمت بنی یهودا بود، زیرا قسمت بنی یهودا برای ایشان زیاد بود، پس بنی شمعون ملک خود را از میان ملک ایشان گرفتند.

### قسمت بنی زبولون

۱۰ و قرعه سوم برای بنی زبولون برحسب قبایل ایشان برآمد، و حد ملک ایشان تا سارید رسید. ۱۱ و حد ایشان به طرف مغرب تا مَرَعَلَه رفت و تا دَبَاشَه رسید و تا وادی که در مقابل یَقْتَعَام است، رسید. ۱۲ و از سارید به سمت مشرق به سوی مطلع آفتاب تا سرحد کِشَلُوت تابور پیچید، و نزد دابره بیرون آمده، به یافیع رسید. ۱۳ و از آنجا به طرف مشرق تا جَت حافر و تا عِت قاصین گذشته، نزد رمون بیرون آمد و تا نِیعَه کشیده شد. ۱۴ و این حد به طرف شمال تا حَنائُون آن را احاطه کرد، و آخرش نزد وادی یَفْتَحْتِیل بود. ۱۵ و قَطَه و نَهلال و شِمْرُون و یدالَه و بیت لَحَم، دوازده شهر با دهات آنها. ۱۶ این ملک بنی زبولون برحسب قبایل ایشان بود، یعنی این شهرها با دهات آنها.

### قسمت یساکار

۱۷ و قرعه چهارم برای یساکار برآمد یعنی برای بنی یساکار برحسب قبایل ایشان. ۱۸ و حد ایشان تا یَزْرَعِیل و کِشَلُوت و شُونَم بود. ۱۹ و حَفارایم و شیئون و اناخره. ۲۰ و رَییت و قِشویون و آبص. ۲۱ و رَمَه و عین جَنَیم و عین حَدَه و بیت فَصِیص. ۲۲ و این حد به تابور و شَحْصِیمَه و بیت شَمْس رسید، و آخر حد ایشان نزد اُزْدُن

آمد. ۱۹ و این حد به جانب بیت حُجَلَه به سوی شمال گذشت، و آخر این حد به خلیج شمالی بحرالمح نزد انتهای جنوبی اُزْدُن بود. این حد جنوبی است. ۲۰ و به طرف مشرق، حد آن اُزْدُن بود و ملک بنی بنیامین به حسب حدودش به هر طرف و برحسب قبایل ایشان این بود.

۲۱ و این است شهرهای سبط بنی بنیامین برحسب قبایل ایشان: اریحا و بیت حُجَلَه و عیمق قِصِیص. ۲۲ و بیت عربسه و صَمارایم و بیت تِیل. ۲۳ و عَوَیم و فازه و عُفْرَت. ۲۴ و کَفَر عَمُونی و عُفنی و جابع، دوازده شهر با دهات آنها. ۲۵ و جَبْعُون و رامَه و بئیروت. ۲۶ و مِضْفَه و کَفِیْرَه و موصَه. ۲۷ و راقم و یُرْفِئیل و تَرالَه. ۲۸ و صِیلَه و آلف و یبوسی که اورشلیم باشد و جِبعَه و قَزِیت، چهارده شهر با دهات آنها. این ملک بنی بنیامین به حسب قبایل ایشان بود.

### قسمت بنی شمعون

۱۹ و قرعه دومین برای شمعون برآمد، یعنی برای سبط بنی شمعون برحسب قبایل ایشان، و ملک ایشان در میان ملک بنی یهودا بود. ۲ و اینها نصیب ایشان شد یعنی بئیر شَبَع و شَبَع و مولادا. ۳ و حَصْر شوعال و بالَح و عاصَم. ۴ و التولَد و بَنُول و حُرْمَه. ۵ و صِغْلَغ و بیت مَرکبوت و حَصْر سوسَه. ۶ و بیت لَباعوت و شاروخن. سیزده شهر با دهات آنها. ۷ و عین و رمون و عاتر و عاشان، چهار شهر با دهات آنها. ۸ و تمامی دهاتی که در اطراف این شهرها تا بَعْلَت بئیر رامه جنوبی بود. ملک سبط بنی شمعون بر حسب قبایل ایشان این بود.



یهودا نزد اُزْدُن. ۳۵ و شهرهای حصاردار صِدِّیم و صِیر و حَمَّه و رَقَّه و کِتَارَه. ۳۶ و اِدامه و رامه و حاصُور. ۳۷ و قَادِش و اذْرَعِی و عَین حاصُور. ۳۸ و یِزُون و مَجْدَلُئِیل و حُورِیم و بیت عَناه و بیت شَمْس، نوزده شهر با دهات آنها. ۳۹ ملک سبط بنی نَفْتالی برحسب قبایل ایشان این بود، یعنی شهرها با دهات آنها.

### قسمت بنی دان

۴۰ و قرعه هفتم برای سبط بنی دان برحسب قبایل ایشان بیرون آمد. ۴۱ و حد ملک ایشان صَرَعه و اَشْتَتُول و عِیر شَمْس بود. ۴۲ و شَعَلَبَین و اَیْلُون و یِئِله. ۴۳ و اَیْلُون و تَمَنه و عَقْرُون. ۴۴ و اَلتَّقِیه و جَبْتُون و بَعْلَه. ۴۵ و یهود و بنی بَرَق و جَت رَمُون. ۴۶ و میاه یِزُون و رَقُون با سر حدی که در مقابل یافا است. ۴۷ و حد بنی دان از طرف ایشان بیرون رفت، زیر که بنی دان برآمده، با لَشَم جنگ کردند و آن را گرفته، به دم شمشیر زدند. و متصرف شده، در آن سکونت گرفتند. پس لَشَم را دان نامیدند، موافق اسم دان که پدر ایشان بود. ۴۸ این است ملک سبط بنی دان برحسب قبایل ایشان، یعنی این شهرها با دهات آنها.

### قسمت یوشع

۴۹ و چون از تقسیم کردن زمین برحسب حدودش فارغ شدند، بنی اسرائیل ملکی را در میان خود به یوشع پسر نون دادند. ۵۰ برحسب فرمان خداوند شهری که او خواست، یعنی تَمَنه سارَح را در کوهستان افرایم به او دادند، پس شهر را بنا کرده، در آن ساکن شد.

بود. یعنی شانزده شهر با دهات آنها. ۲۳ این ملک سبط بنی یساکار برحسب قبایل ایشان بود، یعنی شهرها با دهات آنها.

### قسمت بنی اشیر

۲۴ و قرعه پنجم برای سبط بنی اشیر برحسب قبایل ایشان بیرون آمد. ۲۵ و حد ایشان حَلَقَه و حَلِی و باطَن و اُکشاف. ۲۶ و اَلْمَلْک و عَمْعَاد و مِشْأَل و به طرف مغرب به کَرْمَل و شِیحُورُ لَبْنَه رسید. ۲۷ و به سوی مشرق آفتاب به بیت داجُون پیچیده، تا زَبُولُون رسید، و به طرف شمال تا وادی یَمْتَحْئِیل و بیت عامق و بَعِیْئِیل و به طرف چپ نزد کابول بیرون آمد. ۲۸ و به حَبْرُون و رَحُوب و حَمُون و قانَه تا صیدون بزرگ. ۲۹ و این حد به سوی رامه به شهر حصاردار صور پیچید و این حد به سوی حُوصَه برگشت، و انتهایش نزد دریا در دیار اُکزیب بود. ۳۰ و عَمَه و عَفِیق و رَحُوب، و بیست و دو شهر با دهات آنها. ۳۱ ملک سبط بنی اشیر برحسب قبایل ایشان این بود، یعنی این شهرها با دهات آنها.

### قسمت بنی نفتالی

۳۲ و قرعه ششم برای بنی نَفْتالی بیرون آمد، یعنی برای بنی نَفْتالی برحسب قبایل ایشان. ۳۳ و حد ایشان از حالف از بلوطی که در صَعْنِیم است و اِدامی و ناقَب و یَبْنِئِیل تا لَقُوم بود و آخرش نزد اُزْدُن بود؛ ۳۴ و حدش به سمت مغرب به سوی ازنوت تا بور پیچید، و از آنجا تا حقوق بیرون آمد، و به سمت جنوب به زَبُولُون رسید و به سمت مغرب به اشیر رسید، و به سمت مشرق به

اریحا باصر را در صحرا در بیابان از سبط رؤبین و راموت را در جلعاد از سبط جاد و جولان را در باشان از سبط منسی تعیین نمودند.<sup>۹</sup> اینهاست شهرهایی که برای تمامی بنی اسرائیل و برای غریبی که در میان ایشان مأواگزیند معین شده بود، تا هر که کسی را سهواً کشته باشد به آنجا فرار کند، و به دست ولی مقتول کشته نشود تا وقتی که به حضور جماعت حاضر شود.

### شهرهای لایوان

۲۱ آنگاه رؤسای آبی لایوان نزد ایلعازر کاهن و نزد یوشع پسر نون و نزد رؤسای آبی اسباط بنی اسرائیل آمدند.<sup>۲</sup> و ایشان را در شیلو در زمین کنعان مخاطب ساخته، گفتند که «خداوند به واسطه موسی امر فرموده است که شهرها برای سکونت و حوالی آنها به جهت چهار پایان ما، به ما داده شود.»<sup>۳</sup> پس بنی اسرائیل برحسب فرمان خداوند این شهرها را با حوالی آنها از ملک خود به لایوان دادند.<sup>۴</sup> و قرعه برای قبایل قهاتیان بیرون آمد، و برای پسران هارون کاهن که از جمله لایوان بودند سیزده شهر از سبط یهودا، و از سبط شمعون و از سبط بنیامین به قرعه رسید.

۵ و برای بقیه پسران قهات، ده شهر از قبایل سبط افرایم و از سبط دان و از نصف سبط منسی به قرعه رسید.

۶ و برای پسران جرثون سیزده شهر از قبایل سبط یساکار و از سبط آشیر و از سبط نفتالی و از نصف سبط منسی در باشان به قرعه رسید.<sup>۷</sup> و برای پسران مراری برحسب قبایل ایشان

۵۱ این است ملکهایی که العازار کاهن با یوشع پسر نون و رؤسای آبی اسباط بنی اسرائیل در شیلو به حضور خداوند نزد در خیمه اجتماع به قرعه تقسیم کردند. پس از تقسیم نمودن زمین فارغ شدند.

### شهرهای ملجاء

۲۰ و خداوند یوشع را خطاب کرده، گفت:<sup>۲</sup> «بنی اسرائیل را خطاب کرده، بگو: شهرهای ملجایی را که درباره آنها به واسطه موسی به شما سخن گفتم، برای خود معین سازید<sup>۳</sup> تا قاتلی که کسی را سهواً و ندانسته کشته باشد به آنها فرار کند، و آنها برای شما از ولی مقتول ملجا باشد.<sup>۴</sup> و او به یکی از این شهرها فرار کرده، و به مدخل دروازه شهر ایستاده، به گوش مشایخ شهر ماجرای خود را بیان کند، و ایشان او را نزد خود به شهر درآورده، مکانی به او بدهند تا با ایشان ساکن شود.<sup>۵</sup> و اگر ولی مقتول او را تعاقب کند، قاتل را به دست او نسیارند، زیرا که همسایه خود را از نادانستگی کشته، و او را پیش از آن دشمن نداشته بود.<sup>۶</sup> و در آن شهر تا وقتی که برای محاکمه به حضور جماعت حاضر شود تا وفات رئیس کهنه که در آن ایام می باشد توقف ننماید، و بعد از آن قاتل برگشته، به شهر و به خانه خود یعنی به شهری که از آن فرار کرده بود، داخل شود.

۷ پس قاش را در جلیل در کوهستان نفتالی و شکیم را در کوهستان افرایم و قریه اربع را که جرثون باشد در کوهستان یهودا، تقدیس نمودند.<sup>۸</sup> و از آن طرف اژدن به سمت مشرق

را با نواحی آن به ایشان دادند. ۲۲ و قِصایم را با نواحی آن و بیت حُورون را با نواحی آن، یعنی چهار شهر. ۲۳ و از سبط دان اَلتَّيِّی را با نواحی آن و جَبَّتون را با نواحی آن. ۲۴ و اَیْلون را با نواحی آن و جَتِّ رَمون را با نواحی آن، یعنی چهار شهر. ۲۵ و از نصف سبط مَنَسَی تَعَنک را با نواحی آن و جَتِّ رَمون را با نواحی آن، یعنی دو شهر دادند. ۲۶ تمامی شهرهای قبایل بقیه بنی قهات با نواحی آنها ده بود.

۲۷ و به بنی جَرشون که از قبایل لایان بودند از نصف سبط مَنَسَی جولان را در باشان که شهر ملجای قاتلان است با نواحی آن و بَعَشْتَرَه را با نواحی آن، یعنی دو شهر دادند. ۲۸ و از سبط یساکار قَشِیون را با نواحی آن و دابره را با نواحی آن. ۲۹ و یَزْموت را با نواحی آن و عین جَنیم را با نواحی آن، یعنی چهار شهر. ۳۰ و از سبط اشیر، مِشَال را با نواحی آن و عَبدون را با نواحی آن. ۳۱ و حَلَقات را با نواحی آن و رَحوب را با نواحی آن، یعنی چهار شهر. ۳۲ و از سبط نَفْتالی قادش را در جلیل که شهر ملجای قاتلان است با نواحی آن و حَموت دور را با نواحی آن و قَرْتان را، یعنی سه شهر دادند. ۳۳ و تمامی شهرهای جَرشونیان بر حسب قبایل ایشان سیزده شهر بود با نواحی آنها. ۳۴ و به قبایل بنی مراری که از لایان باقی مانده بودند، از سبط زَبُولون یَقْتَعام را با نواحی آن و قَرته را با نواحی آن. ۳۵ و دمنه را با نواحی آن و نَحلال را با نواحی، یعنی چهار شهر. ۳۶ و از سبط رُوبین، باصِر را با نواحی آن و یَهْصَه را با نواحی آن. ۳۷ و قدیموت را با نواحی آن و مِیْعَه را با نواحی آن، یعنی چهار شهر.

دوازده شهر از سبط رُوبین و از سبط جاد و از سبط زَبُولون رسید.

۸ و بنی اسرائیل، این شهرها و حوالی آنها را به لایان به قرعه دادند، چنانکه خداوند به واسطه موسی امر فرموده بود.

۹ و از سبط بنی یهودا و از سبط بنی شمعون این شهرها را که به نامها ذکر می شود، دادند. ۱۰ و اینها به پسران هارون که از قبایل قهاتیان از بنی لاوی بودند رسید، زیرا که قرعه اول از ایشان بود. ۱۱ پس قریه اَزْبَع پدر عَناق که حَبْرُون باشد در کوهستان یهودا با حوالی که در اطراف آن بود، به ایشان دادند. ۱۲ اما مزرعه های شهر و دهات آن را به کالیب پسر یثمه برای ملکیت دادند.

۱۳ و به پسران هارون کاهن، حَبْرُون را که شهر ملجای قاتلان است با حوالی آن، و لِبْنَه را با حوالی آن دادند. ۱۴ و یَتیر را با نواحی آن و اَشتموع را با نواحی آن. ۱۵ و حولون را با نواحی آن و دَبیر را با نواحی آن. ۱۶ و عین را با نواحی آن و یطه را با نواحی آن و بیت شمس را با نواحی آن، یعنی از این دو سبط نه شهر را. ۱۷ و از سبط بنیامین جَبْعون را با نواحی آن و جِیح را با نواحی آن. ۱۸ و عناتوت را با نواحی آن و عَلمون را با نواحی آن، یعنی چهار شهر دادند. ۱۹ تمامی شهرهای پسران هارون کهنه سیزده شهر با نواحی آنها بود.

۲۰ و اما قبایل بنی قهات لایان، یعنی بقیه بنی قهات شهرهای قرعه ایشان از سبط افرایم بود. ۲۱ پس شکیم را در کوهستان افرایم که شهر ملجای قاتلان است با نواحی آن و جازر

ترک نکرده، وصیتی را که یهوه، خدای شما، امر فرموده بود، نگاه داشته‌اید. ۴ و الآن یهوه خدای شما به برادران شما آرامی داده است، چنانکه به ایشان گفته بود. پس حال به خیمه‌های خود و به زمین ملکیت خود که موسی بنده خداوند از آن طرف اُزْدُن به شما داده است بازگشته، بروید. ۵ اما بدقت متوجه شده، امر و شریعتی را که موسی بنده خداوند به شما امر فرموده است به جا آورید، تا یهوه، خدای خود، را محبت نموده، به تمامی طریقه‌های او سلوک نمایید، و او امر او را نگاه داشته، به او بچسبید و او را به تمامی دل و تمامی جان خود عبادت نمایید. ۶ پس یوشع ایشان را برکت داده، روانه نمود و به خیمه‌های خود رفتند.

۷ و به نصف سبط مَسَسِی، موسی ملک در باشان داده بود، و به نصف دیگر، یوشع در این طرف اُزْدُن به سمت مغرب در میان برادران ایشان ملک داد. و هنگامی که یوشع ایشان را به خیمه‌های ایشان روانه می‌کرد، ایشان را برکت داد. ۸ و ایشان را مخاطب ساخته، گفت: «با دولت بسیار و با مواشی بی‌شمار، با نقره و طلا و مس و آهن و لباس فراوان به خیمه‌های خود برگردید، و غنیمت دشمنان خود را با برادران خویش تقسیم نمایید.» ۹ پس بنی‌رؤبِن و بنی‌جاد و نصف سبط مَسَسِی از نزد بنی‌اسرائیل از شیله که در زمین کنعان است برگشته، روانه شدند تا به زمین جلعاد، و به زمین ملک خود که آن را به واسطه موسی برحسب فرمان خداوند به تصرف آورده بودند، بروند. ۱۰ و چون به حوالی اُزْدُن که در زمین کنعان

۳۸ و از سبط جاد راموت را در جلعاد که شهر ملجای قاتلان است با نواحی آن و مَحَنایم را با نواحی آن. ۳۹ و حَشْبُون را با نواحی آن و یغزیر را با نواحی آن؛ همه این شهرها چهار می‌باشد. ۴۰ همه اینها شهرهای بنی‌مراری برحسب قبایل ایشان بود، یعنی بقیه قبایل لاویان و قرعه ایشان دوازده شهر بود.

۴۱ و جمیع شهرهای لاویان در میان ملک بنی‌اسرائیل چهل و هشت شهر با نواحی آنها بود. ۴۲ این شهرها هر یکی با نواحی آن به هر طرفش بود، و برای همه این شهرها چنین بود. ۴۳ پس خداوند تمامی زمین را که برای پدران ایشان قسم خورده بود که به ایشان بدهد به اسرائیل داد، و آن را به تصرف آورده، در آن ساکن شدند. ۴۴ و خداوند ایشان را از هر طرف آرامی داد چنانکه به پدران ایشان قسم خورده بود، و احدی از دشمنان ایشان نتوانست با ایشان مقاومت نماید، زیرا که خداوند جمیع دشمنان ایشان را به دست ایشان سپرده بود. ۴۵ و از جمیع سخنان نیکویی که خداوند به خاندان اسرائیل گفته بود، سخنی به زمین نیفتاد بلکه همه واقع شد.

### بازگشت سبط‌های شرقی

۲۲ آنگاه یوشع رؤبیینان و جادیان و نصف سبط مَسَسِی را خوانده، ۲ به ایشان گفت: «شما هر چه موسی بنده خداوند به شما امر فرموده بود، نگاه داشتید، و کلام مرا از هر چه به شما امر فرموده‌ام، اطاعت نمودید. ۳ و برادران خود را در این ایام طویل تا امروز

در آن ساکن است عبور نمایید، و در میان ما ملک بگیرید و از خداوند متمرّد نشوید، و از ما نیز متمرّد نشوید، در این که مذبحی برای خود سوای مذبح یهوه خدای ما بنا نکنید. ۲۰ آیا عخان پسر زارح دربارهٔ چیز حرام خیانت نورزید؟ پس بر تمامی جماعت اسرائیل غضب آمد، و آن شخص در گناه خود تنها هلاک نشد.»

۲۱ آنگه بنی روئین و بنی جاد و نصف سبط منسی در جواب رؤسای قبایل اسرائیل گفتند: ۲۲ «یهوه خدای خدایان! یهوه خدای خدایان! او می داند و اسرائیل خواهند دانست اگر این کار از راه تمرّد یا از راه خیانت بر خداوند بوده باشد، امروز ما را خلاصی مده، ۲۳ که برای خود مذبحی ساخته ایم تا از متابعت خداوند برگشته، قربانی سوختنی و هدیهٔ آردی بر آن بگذرانیم، و ذبایح صلح بر آن بنماییم؛ خود خداوند بازخواست بنماید. ۲۴ بلکه این کار را از راه احتیاط و هوشیاری کرده ایم، زیرا گفتیم شاید در وقت آینده پسران شما به پسران ما بگویند شما را با یهوه خدای اسرائیل چه علاقه است ۲۵ چونکه خداوند اُردُن را در میان ما و شما ای بنی روئین و بنی جاد حد گذارده است. پس شما را در خداوند بهره ای نیست و پسران شما پسران ما را از ترس خداوند باز خواهند داشت. ۲۶ پس گفتیم برای ساختن مذبحی به جهت خود تدارک ببینیم، نه برای قربانی سوختنی و نه برای ذبیحه، ۲۷ بلکه تا در میان ما و شما و در میان نسلهای ما بعد از ما شاهد باشد تا عبادت خداوند را به حضور او با قربانی های سوختنی و ذبایح صلح خود به جا آوریم، تا در زمان آینده

است رسیدند، بنی روئین و بنی جاد و نصف سبط منسی در آنجا به کنار اُردُن مذبحی بنا نمودند، یعنی مذبح عظیم المنظری. ۱۱ و بنی اسرائیل خیر این را شنیدند که اینک بنی روئین و بنی جاد و نصف سبط منسی، به مقابل زمین کنعان، در حوالی اُردُن، بر کناری که از آن بنی اسرائیل است، مذبحی بنا کرده اند. ۱۲ پس چون بنی اسرائیل این را شنیدند، تمامی جماعت بنی اسرائیل در شیلوه جمع شدند تا برای جنگ ایشان برآیند.

۱۳ و بنی اسرائیل فینحاس پسر اعازار کاهن را نزد بنی روئین و بنی جاد و نصف سبط منسی به زمین جلعاد فرستادند. ۱۴ و با او ده رئیس، یعنی یک رئیس از هر خاندان آبای از جمیع اسباط اسرائیل را که هر یکی از ایشان رئیس خاندان آبی ایشان از قبایل بنی اسرائیل بودند. ۱۵ پس ایشان نزد بنی روئین و بنی جاد و نصف سبط منسی به زمین جلعاد آمدند و ایشان را مخاطب ساخته، گفتند: ۱۶ «تمامی جماعت خداوند چنین می گویند: این چه فتنه است که بر خدای اسرائیل انگيخته اید که امروز از متابعت خداوند برگشته اید و برای خود مذبحی ساخته، امروز از خداوند متمرّد شده اید؟ ۱۷ آیا گناه فغور برای ما کم است که تا امروز خود را از آن ظاهر نساخته ایم، اگر چه وبا در جماعت خداوند عارض شد. ۱۸ شما امروز از متابعت خداوند برگشته اید. و واقع خواهد شد چون شما امروز از خداوند متمرّد شده اید که او فردا بر تمامی جماعت اسرائیل غضب خواهد نمود. ۱۹ و اما اگر زمین ملکیت شما نجس است، پس به زمین ملکیت خداوند که مسکن خداوند

## وصیت یوشع به رهبران قوم

۲۳ و واقع شد بعد از روزهای بسیار چون خداوند اسرائیل را از جمیع دشمنان ایشان از هر طرف آرامی داده بود، و یوشع پیر و سالخورده شده بود. <sup>۲</sup> که یوشع جمیع اسرائیل را با مشایخ و رؤسا و داوران و ناظران ایشان طلبیده، به ایشان گفت: «من پیر و سالخورده شده‌ام. <sup>۳</sup> و شما هرآنچه یهوه، خدای شما به همه این طوایف به خاطر شما کرده است، دیده‌اید، زیرا یهوه، خدای شما اوست که برای شما جنگ کرده است. <sup>۴</sup> اینک این طوایف را که باقی مانده‌اند از اژدن و جمیع طوایف را که مغلوب ساخته‌ام تا دریای بزرگ، به سمت مغرب آفتاب برای شما به قرعه تقسیم کرده‌ام تا میراث اسباط شما باشند. <sup>۵</sup> و یهوه، خدای شما اوست که ایشان را از حضور شما رانده، ایشان را از پیش روی شما بیرون می‌کند، و شما زمین ایشان را در تصرف خواهید آورد، چنانکه یهوه خدای شما به شما گفته است. <sup>۶</sup> پس بسیار قوی باشید و متوجه شده، هر چه در سفر تورات موسی مکتوب است، نگاه دارید و به طرف چپ یا راست از آن تجاوز ننمایید. <sup>۷</sup> تا به این طوایفی که در میان شما باقی مانده‌اند داخل نشوید، و نامهای خدایان ایشان را ذکر ننمایید، و قسم نخورید و آنها را عبادت ننمایید و سجده نکنید. <sup>۸</sup> بلکه به یهوه، خدای خود بچسبید چنانکه تا امروز کرده‌اید. <sup>۹</sup> زیرا خداوند طوایف بزرگ و زورآور را از پیش روی شما بیرون کرده است، و اما با شما کسی را تا امروز یارای مقاومت نبوده است. <sup>۱۰</sup> یک نفر از شما هزار را تعاقب خواهد

پسران شما به پسران ما نگویند که شما را در خداوند هیچ بهره‌ای نیست. <sup>۲۸</sup> پس گفتیم اگر در زمان آینده به ما و به نسلهای ما چنین بگویند، آنگاه ما خواهیم گفت، نمونه مذبح خداوند را ببینید که پدران ما ساختند نه برای قربانی سوختنی و نه برای ذبیحه، بلکه تا در میان ما و شما شاهد باشد. <sup>۲۹</sup> حاشا از ماکه از خداوند متمرد شده، امروز از متابعت خداوند برگردیم، و مذبحی برای قربانی سوختنی و هدیه آردی و ذبیحه سوای مذبح یهوه، خدای ماکه پیش روی مسکن اوست، بسازیم.»

<sup>۳۰</sup> و چون فینحاس کاهن و سروران جماعت و رؤسای قبایل اسرائیل که با وی بودند، سخنی را که بنی‌رؤبیین و بنی‌جاد و بنی‌منسی گفته بودند، شنیدند، در نظر ایشان پسند آمد. <sup>۳۱</sup> و فینحاس پسرالعازار کاهن به بنی‌رؤبیین و بنی‌جاد و بنی‌منسی گفت: «امروز دانستم که خداوند در میان ماست، چونکه این خیانت را بر خداوند نورزیده‌اید؛ پس الآن بنی‌اسرائیل را از دست خداوند خلاصی دادید.»

<sup>۳۲</sup> پس فینحاس پسرالعازار کاهن و سروران از نزد بنی‌رؤبیین و بنی‌جاد از زمین جلعاد به زمین کنعان، نزد بنی‌اسرائیل برگشته، این خبر را به ایشان رسانیدند. <sup>۳۳</sup> و این کار به نظر بنی‌اسرائیل پسند آمد و بنی‌اسرائیل خدا را متبارک خواندند، و درباره برآمدن برای جنگ ایشان تا زمینی را که بنی‌رؤبیین و بنی‌جاد در آن ساکن بودند خراب نمایند، دیگر سخن نگفتند. <sup>۳۴</sup> و بنی‌رؤبیین و بنی‌جاد آن مذبح را عید نامیدند، زیرا که آن در میان ما شاهد است که یهوه خداست.

## تجدید پیمان

۲۴ و یوشع تمامی اسباط اسرائیل را در شکیم جمع کرد، و مشایخ اسرائیل و رؤسا و داوران و ناظران ایشان را طلبیده، به حضور خدا حاضر شدند. ۲ و یوشع به تمامی قوم گفت که «یهوه خدای اسرائیل چنین می گوید که پدران شما، یعنی طارح پدر ابراهیم و پدر ناحور، در زمان قدیم به آن طرف نهر ساکن بودند، و خدایان غیر را عبادت می نمودند. ۳ و پدر شما ابراهیم را از آن طرف نهر گرفته، در تمامی زمین کنعان گردانیدم، و نسل او را زیاد کردم و اسحاق را به او دادم. ۴ و یعقوب و عیسو را به اسحاق دادم، و کوه سعیر را به عیسو دادم تا ملکیت او بشود، و یعقوب و پسرانش به مصر فرود شدند. ۵ و موسی و هارون را فرستاده، مصر را به آنچه در وسط آن کردم، مبتلا ساختم؛ پس شما را از آن بیرون آوردم. ۶ و چون پدران شما را از مصر بیرون آوردم و به دریا رسیدید، مصریان با ارابه ها و سواران، پدران شما را تا دریای سرخ تعاقب نمودند. ۷ و چون نزد خداوند فریاد کردند، او در میان شما و مصریان تاریکی گذارد، و دریا را بر ایشان آورده، ایشان را پوشانید، و چشمان شما آنچه را در مصر کردم دید. پس روزهای بسیار در بیابان ساکن می بودید. ۸ پس شما را در زمین اموریانی که به آن طرف اُردُن ساکن بودند آوردم، و با شما جنگ کردند، و ایشان را به دست شما تسلیم نمودم، و زمین ایشان را در تصرف آوردید، و ایشان را از حضور شما هلاک ساختم. ۹ و بالاق پسرصفور ملک موآب برخاسته، با اسرائیل

نمود زیرا که یهوه، خدای شما، اوست که برای شما جنگ می کند، چنانکه به شما گفته است. ۱۱ پس بسیار متوجه شده، یهوه خدای خود را محبت نمایید. ۱۲ و اما اگر برگشته، با بقیه این طوایفی که در میان شما مانده اند بچسبید و با ایشان مصاهرت نمایید، و به ایشان درآیید و ایشان به شما درآیند، ۱۳ یقیناً بدانید که یهوه خدای شما این طوایف را از حضور شما دیگر بیرون نخواهد کرد، بلکه برای شما دام و تله و برای پهلوهای شما تازیانه و در چشمان شما خار خواهند بود، تا وقتی که از این زمین نیکو که یهوه خدای شما، به شما داده است، هلاک شوید.

۱۴ «و اینک من امروز به طریق اهل تمامی زمین می روم. و به تمامی دل و به تمامی جان خود می دانید که یک چیز از تمام چیزهای نیکو که یهوه، خدای شما درباره شما گفته است به زمین نیفتاده، بلکه همه اش واقع شده است، و یک حرف از آن به زمین نیفتاده. ۱۵ و چنین واقع خواهد شد که چنانکه همه چیزهای نیکو که یهوه، خدای شما به شما گفته بود برای شما واقع شده است، همچنان خداوند همه چیزهای بد را بر شما عارض خواهد گردانید، تا شما را از این زمین نیکو که یهوه، خدای شما به شما داده است، هلاک سازد. ۱۶ اگر از عهد یهوه، خدای خود، که به شما امر فرموده است، تجاوز نمایید، و رفته، خدایان دیگر را عبادت نمایید، و آنها را سجده کنید، آنگاه غضب خداوند بر شما افروخته خواهد شد، و از این زمین نیکو که به شما داده است به زودی هلاک خواهید شد.»

جنگ کرد و فرستاده، بلعام پسر بعور را طلبید تا شما را لعنت کند. ۱۰ و نخواستم که بلعام را بشنوم؛ بنابراین شما را برکت داد و شما را از دست او رهانیدم. ۱۱ و از اُردُن عبور کرده، به اریحا رسیدید، و مردان اریحا یعنی اموریان و فَرَزِیَان و کنعانیان و حِثِّیَان و جَرُجاشیان و حَوِّیَان و بیوسیان با شما جنگ کردند، و ایشان را به دست شما تسلیم نمودم. ۱۲ و زنبور را پیش شما فرستاده، ایشان، یعنی دو پادشاه اموریان را از حضور شما براندم، نه به شمشیر و نه به کمان شما. ۱۳ و زمینی که در آن زحمت نکشیدید، و شهرهایی را که بنا نمودید، به شما دادم که در آنها ساکن می‌باشید و از تاختها و باغات زیتون که نکاشتید، می‌خورید.

۱۹ پس یوشع به قوم گفت: «نمی‌توانید یَهُوَه را عبادت کنید زیرا که او خدای قدوس است و او خدای غیور است که عصیان و گناهان شما را نخواهد آمرزید. ۲۰ اگر یَهُوَه را ترک کرده، خدایان غیر را عبادت نمایید، آنگاه او خواهد برگشت و به شما ضرر رسانیده، بعد از آنکه به شما احسان نموده است، شما را هلاک خواهد کرد.»

۲۱ قوم به یوشع گفتند: «نی بلکه یَهُوَه را عبادت خواهیم نمود.» ۲۲ یوشع به قوم گفت: «شما بر خود شاهد هستید که یَهُوَه را برای خود اختیار نموده‌اید تا او را عبادت کنید.» گفتند: «شما شاهد هستید.» ۲۳ (گفت): «پس الآن خدایان غیر را که در میان شما هستند دور کنید، و دل‌های خود را به یَهُوَه، خدای اسرائیل، مایل سازید.» ۲۴ قوم به یوشع گفتند: «یَهُوَه خدای خود را عبادت خواهیم نمود و آواز او را اطاعت خواهیم کرد.» ۲۵ پس در آن روز یوشع با قوم عهد بست و برای ایشان فریضه و شریعتی در شکیم قرار داد. ۲۶ و یوشع این سخنان را در کتاب تورات خدا نوشت و سنگی بزرگ گرفته، آن را در آنجا زیر درخت بلوطی که نزد قدس خداوند بود برپا داشت. ۲۷ و یوشع به تمامی قوم گفت: «اینک

۱۴ پس الآن از یَهُوَه بترسید، و او را به خلوص و راستی عبادت نمایید، و خدایانی را که پدران شما به آن طرف نهر و در مصر عبادت نمودند از خود دور کرده، یَهُوَه را عبادت نمایید. ۱۵ و اگر در نظر شما پسند نیاید که یَهُوَه را عبادت نمایید، پس امروز برای خود اختیار کنید که را عبادت خواهید نمود، خواه خدایانی را که پدران شما که به آن طرف نهر بودند عبادت نمودند، خواه خدایان اموریانی را که شما در زمین ایشان ساکنید، و اما من و خاندان من، یَهُوَه را عبادت خواهیم نمود.»

۱۶ آنگاه قوم در جواب گفتند: «حاشا از ما که یَهُوَه را ترک کرده، خدایان غیر را عبادت نماییم. ۱۷ زیرا که یَهُوَه، خدای ما، اوست که ما و پدران ما را از زمین مصر از خانه بندگی بیرون آورد، و این آیات بزرگ را در نظر ما نمود، و ما



کوه جاعش است، دفن کردند. ۳۱ و اسرائیل در همهٔ ایام یوشع و همهٔ روزهای مشایخی که بعد از یوشع زنده ماندند و تمام عملی که خداوند برای اسرائیل کرده بود دانستند، خداوند را عبادت نمودند. ۳۲ و استخوانهای یوسف را که بنی اسرائیل از مصر آورده بودند در شکیم، در سهم زمینی که یعقوب از بنی حمور، پدر شکیم به صد قسیطه خریده بود، دفن کردند، و آن ملک بنی یوسف شد.

۳۳ و العازار پسرهارون مرد، و او را در تل پسرش فینحاس که در کوهستان افرایم به او داده شد، دفن کردند.

این سنگ برای ما شاهد است، زیرا که تمامی سخنان خداوند را که به ما گفت، شنیده است؛ پس برای شما شاهد خواهد بود، مبادا خدای خود را انکار نمایید.» ۲۸ پس یوشع، قوم یعنی هر کس را به ملک خود روانه نمود.

### رحلت یوشع

۲۹ و بعد از این امور واقع شد که یوشع پسر نون، بندهٔ خداوند، چون صد و ده ساله بود، مرد.

۳۰ و او را در حدود ملک خودش در تیمنه سارح که در کوهستان افرایم به طرف شمال